اصول حاکم بر اعاده دادرسی

دکتر فریدون نهرینی *

چکیده

شکایت و تجدید نظر از آراء دادگاه‌ها، اصولاً طریقی برای احراز سلامت و درستی آن است. رسیدگی ماهوی در دو مرحله دادرسی نخستین و تجدید نظر، درستی و صحت حکم دادگاه را به‌طور نسبی تضمین می‌کند و همین اندازه، به حکم قطعی، اثر اجرایی می‌بخشد. چهره دیگری از این بازنگری که پس از قطعیت حکم با درخواست محکوم‌علیه، خود را نشان می‌دهد، اعاده دادرسی[1] است که فقط از مجرای جهات استثنایی و انحصاری به بار می‌نشیند. جهات اعاده دادرسی در امور مدنی و کیفری از آن‌چنان اهمیت خطیر و ارزش والایی برخوردار است که درستی حکم قطعی را با تردید جدی مواجه ساخته و تحقق و اثبات هریک از آن جهات در دادرسی جدید، حکم مزبور را از اثر می‌اندازد. با پژوهش به عمل آمده روشن شده که بر خلاف سایر طرق شکایت از آراء، اعاده دادرسی تنها طریقی است که کمال آن طی دو مرحله دادرسی، فرجام می‌یابد. ضمن آن که نه تنها بازگشایی دادرسی در این نوع شکایت فوق العاده، صرفاً با توسل به جهات خاصی صورت می‌پذیرد، بلکه قبول و پذیرش آن در مرحله مقدماتی، رسیدگی ماهوی دادگاه را در مرحله دوم اعاده دادرسی، اصولاً منحصر به توجه به همان جهت مورد تجویز می‌کند. نادیده گرفتن اصولی که با توجه به نصوص قانونی در این مقاله ارائه شده، اگر چه اعتبار رسیدگی و حکم ناشی از اعاده دادرسی را از منظر تحلیلی و نظری مخدوش می‌سازد، اما بازگشایی دوباره آن را نیز به سهولت بر نمی‌تابد.

در این مقاله برآنیم تا با نگرشی نو، اصول حاکم بر اعاده دادرسی را در حقوق ایران برشمرده و با نگاهی به حقوق تطبیقی، به بررسی و تحلیل آن بپردازیم.

کلید واژگان

طریق فوق‌العاده اعاده دادرسی – حکم قطعی – اعتبار امر قضاوت شده – جهات اعاده دادرسی – رسیدگی دو مرحله‌ای – درخواست محکوم علیه.

---

*استادیار پردیس بین‌المللی کیش دانشگاه تهران.

1.Retrial, Rehearing, Reconsideration.

مقدمه

برابر نظام دادرسی مدنی و کیفری ایران،تصمیمات و آراء دادگاه‌ها زمانی شکل می‌گیرد که اصولاً و همواره مسبوق به اقامه دعوا و طرح شکایت و اعلام جرم (اصولاً با کیفر خواست) از سوی ذی‌نفع آن باشد؛ به این ترتیب که مدعی یا خواهان در امور مدنی و شاکی خصوصی و دادستان در امور جزایی، ذی‌نفعان اقامه این دعوی و شکایت به شمار می‌آیند. گام نهادن در این وادی و مسیر پر پیچ و خم دادرسی، نیازمند تلاش و کوششی دو جانبه است، از یک سو طراح دعوا حسب مورد وظیفه‌دار اقامه حق مورد ادعای خویش یا موضوع و عنوان اتهامی بر پایه قانون و ادله ابرازی است و از سوی دیگر نیز این تظلم و دادخواهی، دادگاه صالح را مکلف می‌سازد تا با لحاظ دفاعیات و ادعاهای طرفین در کنار اقدامات و تحقیقاتی که خود به‌منظور کشف حقیقت به‌عمل می‌آورد، قوانین شکلی و ماهوی را به عنوان منبع دادرسی و مرجع اجرای عدالت و فصل خصومت برگزیده و در مقام تمیز حق و صدور رأی قانونی و در عین حال عادلانه برآید.

ناگفته پیدا است که علی‌رغم قاعده مقرر در ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب سال ۱۳۷۳ و مواد ۵ و ۳۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ و همچنین ماده ۲۳۲ قانون آزمایشی آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ که ظاهراً اصل قطعیت آراء را به عنوان فرض غالب و اصولی مستقر ساخته، نصوص و مستندات قانونی دیگر، امکان تجدید نظر و بازنگری آراء صادره را در دسترس محکوم‌علیه نهاده تا از این طریق عادی بتواند رأی صادره را در معرض رسیدگی دوباره نزد دادگاه عالی قرار دهد.

در پایان این مرحله از دادرسی یا گذشت مهلت تجدید نظر، رأی صادره بر مسند قطعیت تکیه می‌زند و آن گاه باب طرق فوق‌العاده شکایت از آراء به تناسب موضوع خود وجهات قانونی،گشوده خواهد شد.

طریق اعاده دادرسی در هر دو امور مدنی و جزایی از جمله طرق فوق‌العاده شکایت از آراء است که در این مرحله دامن گسترده و خود نمایی می‌کند. گذر دعوی مطروحه از مسیر رسیدگی ماهوی که معمولاً در دو مرحله بدوی و تجدید نظر رخ می‌دهد، هرگاه به صدور حکم قطعی بینجامد، سایه قاعده اعتبار امر مختوم و قاعده فراغ دادرس را بر سر خود خواهد داشت. از این به بعد، تعرض به حکم صادره به سادگی و به هر دلیلی ممکن نیست. هر یک از جهاتی که مجرای اعاده دادرسی را تشکیل می‌دهد، در صورت تحقق و اثبات آن، درستی و قوام حکم را با تردید جدی روبه‌رو می‌سازد و به همین علت نیز قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده، با حدوث و اثبات جهت مورد نظر، رنگ می‌بازد؛ آن گاه حسب درخواست، از رسیدگی مجدد در قالب اعاده دادرسی گزیر و گریزی نیست.

اعاده دادرسی از آن جهت طریقی فوق‌العاده است که تنها پس از قطعیت حکم دادگاه و با توسل به جهات منحصر و استثنایی و نهایتاً نیز پس از تجویز و یا قرار قبولی آن، به جریان می‌افتد. همین خصائص و ویژگی‌ها موجب شده که اعاده دادرسی در هم سنجی با سایر طرق شکایت از آراء، موقعیتی ممتاز و برجسته به خود گرفته تا هیچ یک از طرف-های پرونده به ویژه در مقایسه با طریق عادی تجدید نظر خواهی، نتواند با توسل به این نهاد قانونی، به سهولت بخت خویش را در نقض حکم قطعی و مختوم بیازماید و فرصتی دیگر برای خود فراهم آورد.

به‌نظر می‌رسد اصول و قواعد حاکم بر اعاده دادرسی با وجود مطالبی که در این زمینه نگاشته شده کماکان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ از جمله اینکه رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی، مستلزم چند مرحله دادرسی و رسیدگی است؟ اگر هم بر خلاف سایر طرق شکایت از آراء، بیش از یک مرحله رسیدگی برای اعاده دادرسی متصور است، آیا در تمامی مراحل باید به رسیدگی ماهیتی و تشکیل جلسه دادرسی دست زد یا خیر؟ تمییز و تفکیک مراحل رسیدگی به

اعاده دادرسی از یکدیگر، با توجه به قرابت و وحدت موضوع آنها، چگونه و به چه نحو ممکن است؟ آیا اعاده و بازگشایی دادرسی، دادگاه را از حیث توجه به جهت اعاده دادرسی مورد پذیرش، محدود و مقید به همان جهت خواهد نمود یا اینکه در این مرحله، دادگاه باید با گشاده دستی عمل کرده و به مفهوم واقعی کلمه، دادرسی را از تمامی جهات، اسباب، ادله، ادعاها و دفاعیات طرفین از سر گیرد ؟ و بالاخره نظر به اصلاح و تغییر مکرر ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه-های عمومی و انقلاب به ویژه در سال‌های ۱۳۸۱ و ۱۳۸۵ و مالاً نسخ بخشی از تبصره‌های آن، آیا در امور کیفری همچنان دیوان عالی کشور مرجع پذیرش و تجویز اعاده دادرسی محسوب می‌گردد یا خیر؟

این پرسش‌ها تاکنون پاسخی درخور و شایسته نیافته‌اند و جا دارد تا در کنار توجه به سایر اصول، به آنها نیز پرداخته شود و با عنایت به قواعد و نصوص قانونی حاضر، به سؤالات مزبور پاسخ گفت.

این مقاله در نظر دارد تا در پرتو قوانین دادرسی، اصول حاکم بر اعاده دادرسی را در امور مدنی و کیفری به موازات هم برشمرده و ضمن برجسته نمودن این اصول، به تفکیک، به تحلیل و بررسی هر یک از آن دو دست زند.

مبحث اول: فوق‌العاده بودن طریق اعاده دادرسی

اعاده دادرسی اگر چه راهی قانونی برای رسیدگی مجدد به پرونده‌ای است که منجر به صدور رأی (حکم) شده است، ولی این طریق، مسیری نیست که به‌طور عام نسبت به هر پرونده‌ای و یا هر نوع حکمی مفتوح و باز باشد. در واقع اعاده دادرسی را آن‌چنان‌که مسمّی به همین نام است، باید طریقی غیر معمول و فوق‌العاده خواند. با این کیفیت، فوق-العاده بودن این نوع از دادرسی موجب می‌گردد که لاجرم قیودی قانونی را برای این طریق شناخته و بر آن لگام زنیم.به بیانی دیگر اعاده دادرسی را باید یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء خواند. اعاده دادرسی از آن رو مرتبهٔ عالی و فوق‌العاده دارد که پس از طی مراحل عادی رسیدگی به پرونده و قطعیت حکم دادگاه، قابلیت طرح پیدا می‌کند. به همین رو با این طریق فوق‌العاده، قرار است که اعتبار امر مختوم که نسبت به حکم قطعی صادره از دادگاه، شمولیت یافته، عند الاقتضاء و در صورت وجود و احراز یکی از جهات اعاده دادرسی، مورد تردید قرار گرفته و با الغاء حکم قطعی معترض‌عنه، منتفی گردد.

همچنانکه برخی از استادان بنام آئین دادرسی مدنی تأکید نمودند، " اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از احکام و یک طریقه عدولی است. راهی است برای بازگشت نزد همان دادگاهی که حکومت کرده به منظور درخواست عدول از رأیی که دادگاه سابقاً داده و شاکی مدعی صدور آن از روی اشتباه (سهو و خطا) باشد"[۲]

در نظام سابق آئین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸، باب پنجم آن قانون با عنوان (در طرق فوق‌العاده شکایت از احکام) به این طرق فوق‌العاده و از جمله اعاده دادرسی اختصاص داشت.[۳] دو طریق دیگر، فرجام‌خواهی و اعتراض

---

[۲].دکتر احمد، متین دفتری؛ آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم از یک مجموعه یک جلدی، انتشارات مجد، چاپ دوم،۱۳۸۱، ص ۱۶۱، ش۳۲۵.

[۳].رأی اصراری شماره ۴۰ مورخ ۱۳۳۹/۱/۸ هیأت عمومی شعب حقوقی دیوان‌عالی کشور: "اعتراض فرجام‌خواه بر اینکه ابلاغ حکم به وکیلی که اختیار درخواست اعاده دادرسی نداشته ابتداء مهلت قانونی اعاده دادرسی محسوب نیست بر رأی فرجام‌خواسته وارد است. زیرا، اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده شکایت است که پس از قطعیت حکم دعوی اصلی پیش می‌آید و با عدم تصریح در وکالت نامه به اختیار مزبور ابلاغ حکم به چنین وکیلی از حیث شروع مهلت اعاده دادرسی بی اثر بوده و مهلت مزبور از تاریخ ابلاغ به موکل شروع می‌شود و چون وکیل فرجام‌خواه چنین اختیاری نداشته و دادگاه تاریخ ابلاغ به او را مبداء مهلت قانونی اعاده دادرسی قرار داده است قرار فرجام‌خواسته صحیحاً صادر نشده و...»

به نقل از مجموعه رویه قضایی کیهان، آرشیو حقوقی کیهان، آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور از سال ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۴۲، جلد دوم، آراء مدنی چاپ دوم، سال ۱۳۵۳، ص۵۰، ش۲۴.

شخص ثالث نامیده می‌شد. عنوان یادشده در باب پنجم آئین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸، نسبتاً عنوانی با مسمّی و مناسب زیر مجموعه خود بود. این درحالی است که قانون‌گذار جدید در تصویب قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ و تبویب آن، سلیقه به خرج نداده و بدون اینکه از عنوان مناسب قانون سابق استفاده و تبعیت کند، باب پنجم قانون جدید را با عبارت «فرجام خواهی »نام گذاری کرد. از سه فصل زیر مجموعه این عنوان، تنها خود فرجام خواهی در امور مدنی با سرفصل اصلی خود همگن و هم نام است. ولی دو عنوان دیگر یعنی اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث را نمی‌توان در قالب و زیر مجموعه «فرجام‌خواهی» قرار داد. در حالی که عنوان منتخب قانون سابق آئین دادرسی مدنی هم با عناوین پائین دست خود تناسب داشته و هم عمومیت آن موجب می‌گردید تا سر فصل‌های زیر گروه خویش را ماهیتاً و موضوعاً در بطن خود جای دهد. از سوی دیگر باب چهارم قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ نیز تنها به اعاده دادرسی اختصاص یافت بدون اینکه از فوق‌العاده بودن این طریق یاد شود. وقتی اعاده دادرسی را مطابق قانون طریقی فوق‌العاده می‌دانیم، تشخیص رئیس قوه قضائیه را هم که به موجب ماده ۱۸ اصلاحی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب شده، باید جهت و طریقی فوق‌العاده و غیر معمول بشناسیم. به همین علت نیز بررسی تشخیص رئیس قوه قضائیه را که ماهیتی در قالب یکی از جهات اعاده دادرسی به خود گرفته، می‌بایست در زمینه مقررات حاکم بر اعاده دادرسی انجام داد.

از سوی دیگر باید توجه داشت که در اصلاحیه اخیر ماده ۱۸ قانون یاد شده مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴، قانون‌گذار دست به یک تغییر عنوان و در عین حال ماهوی زده است. به این ترتیب که همواره موضوع و ماهیت ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ و اصلاحیه مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸، تجدید نظر خواهی بود و اگرچه این تجدید نظر خواهی نیز حسب رأی وحدت رویه شماره ۶۳۹-۱۳۷۸/۸/۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به‌لحاظ مرحله مورد رسیدگی و مراجع عالی رسیدگی کننده آن، طریقی فوق‌العاده محسوب می‌گشت،[۴] ولی مقنن ترجیح داد در مقام رسیدگی فوق‌العاده به پرونده‌ای که منجر به صدور حکم قطعی شده، نام تجدید نظر بر آن ننهد و به جهت فوق-العاده بودن آن از عنوانی متناسب‌تر با این طریق یعنی اعاده دادرسی استفاده کند که البته در جای خود جای انتقاد دارد.

به هر رو فوق‌العاده بودن اعاده دادرسی از آن جهت اهمیت دارد که به هر دست آویزی نباید اعتبار احکام قطعی را مخدوش کرد. همانطور که برخی از استادان تأکید ورزیده‌اند اعاده دادرسی یک طریقه سهل و آسان نیست. چه اتخاذ و قبول این طریق، به استحکام تصمیمات قضایی لطمه می‌زند و قوت و اعتبار قضیه محکوماً بهاء را متزلزل می‌کند.[۵]

مبحث دوم: اعاده دادرسی از حکم قطعی دادگاه

اعاده دادرسی را نسبت به هر نوع رأیی نمی‌توان خواست بلکه این طریق فوق‌العاده تنها برای رسیدگی مجدد از احکام دادگاه‌ها باز است. در واقع آنچه که موضوع اعاده دادرسی را تشکیل می‌دهد، حکم صادره از دادگاه‌ها است.

---

[۴].رأی وحدت رویه شماره ۶۳۹ مورخ ۱۳۷۸/۸/۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: "نظر به اینکه مقررات ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب یکی از طرق فوق‌العاده رسیدگی نسبت به احکام قطعی است و تا زمانی که طریق عادی رسیدگی مفتوح باشد، مجالی برای ورود به مرحله رسیدگی فوق‌العاده نیست و با توجه به اینکه دادنامه غیابی، حکم غیر قطعی و قابل اعتراض و بعضاً قابل تجدید نظر خواهی است و تا وقتی که مهلت واخواهی و تجدید نظر خواهی سپری نشده و یا به اعتراض و تجدید نظر خواهی رسیدگی نشده باشد، اعمال مقررات ماده مذکور نسبت به رأی غیابی وجاهت قانونی ندارد. بنا به مراتب حکم شعبه نهم دادگاه تجدید نظر استان تهران که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت آراء اعضاء هیئت عمومی دیوان عالی کشور تأیید می‌شود. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم الاتباع است. "

[۵].دکتر احمد، متین دفتری؛ همان، ص ۱۶۲، ش۳۲۵.

ماهیت رأی دادگاه و موارد تحت شمول آن را قانون‌گذار اگر چه به اجمال ولی به‌نحو مفیدی به‌موجب ماده ۲۹۹ ق آ.د.م جدید به این ترتیب بیان داشت: "چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود."

علاوه بر این ماده ۴۲۶ ق آ.د.م جدید نیز اعاده دادرسی را تنها نسبت به احکامی که قطعیت یافته‌اند ممکن دانسته و در جهات هفت‌گانه مقرر در ذیل ماده ۴۲۶ قانون مورد اشاره نیز، به‌طور مکرر و مصرح از حکم دادگاه‌ها یاد کرده است.

در واقع باید بر آن بود تنها رائی می‌تواند موضوع اعاده دادرسی قرار گیرد که اولاً راجع به ماهیت دعوی و ثانیاً به طور جزئی یا کلی نیز قاطع دعوی باشد. ضابطه تمیز و تشخیص اینکه رأی صادره از دادگاه،حکم است یا قرار، به ماهیت و موضوع تصمیم دادگاه برمی‌گردد. دادگاه‌ها نیز باید بر اساس این ضابطه از عنوان حکم یا قرار نسبت به تصمیم خود، استفاده نمایند.[۶]

چنانچه بخواهیم ماهیت اصلی رأی را به‌منظور اعاده دادرسی تشخیص دهیم، لازم است که از دو ضابطه و در واقع دو عنصر فوق بهره بریم تا به آن واسطه، بتوان مورد اعاده دادرسی را با تشخیص حکم، پذیرفته و یا به علت قرار بودن رأی، آن را مردود شناخت.

بنابراین هرگاه موضوع رأی دادگاه یکی از موارد ذیل باشد، باید آن را قرار تلقی و تخصصاً و موضوعاً آن را از شمول و امکان اعاده دادرسی خارج دانست.

۱. چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوی بوده بدون اینکه قاطع آن باشد، قرار محسوب می‌شود. مانند قرارهای کارشناسی و استماع شهادت شهود.
۲. رأیی که مرتبط با ماهیت دعوی نبوده ولی قاطع دعوی باشد و پرونده را از دادگاه خارج کند، قرار به‌حساب می‌آید. مانند قرارهای عدم صلاحیت، قرار رد دعوی و قرار ابطال دادخواست.
۳. گاه نیز رأی نه راجع به ماهیت است و نه قاطع آن. بلکه به علت حدوث و واقعه‌ای حقوقی مانند فوت یا حجر احد از طرفین دعوی، موجب می‌شود تا دادرسی به‌طور موقت متوقف گردد. مانند قرار توقیف دادرسی موضوع ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م جدید.
۴. و بالاخره رأی دادگاه استثنائاً در مواردی هم راجع به ماهیت است و هم قاطع آن، ولی قانون‌گذار عنوان قرار را بر آن اطلاق نموده است. مانند قرار سقوط دعوی خواهان (بند ج ماده ۱۰۷ ق.آ. د. م جدید)[۷].

البته چون قرار سقوط دعوی به سبب آنکه خواهان از دعوی خود به‌کلی صرف‌نظر می‌کند، مشمول اعتبار امر مختوم قرار می‌گیرد و امکان طرح مجدد آن دعوی را به‌لحاظ سقوط آن غیر ممکن می‌سازد از این حیث بیشتر به حکم تقریب دارد تا به عنوانی (قرار) که برای او در نظر گرفته شده است. به هر رو از آنجا که خواهان از دعوی خود به‌طور کلی صرف‌نظر می‌کند و به همین علت نیز قرار سقوط دعوی صادر می‌شود، اصولاً موضوع مشمول عمده جهات اعاده دادرسی به شرح مقرر در ماده ۴۲۶ ق.آ. د. م جدید نخواهد شد مگر آنچه که احتمالاً ممکن است تحت شمول بند ۵ ماده ۴۲۶ قانون مزبور قرار گیرد. مانند جایی که محکوم‌له (خوانده پرونده) با حیله و تقلب، شخص دیگری را به عنوان و

---

[۶].نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۴۱ مورخ ۱۳۷۷/۷/۲۹ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه: "حکم به رد دعوی معنی ندارد زیرا رد دعوی قرار است نه حکم، بنابراین اگر قاضی پس از رسیدگی ماهوی، دعوی را غیر موجه تشخیص دهد باید حکم به بی حقی یا بطلان دعوی یا عدم ثبوت آن بدهد ولی اگر قبل از رسیدگی به ماهیت، به علت استرداد دعوی بخواهد رأی بدهد باید قرار رد دعوی صادر کند" "به نقل از غلامرضا شهری و... مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی، انتشارات روزنامه رسمی کشور، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۴، ص ۲۱۷).

[۷].فریدون، نهرینی؛ دستور موقت در حقوق ایران و پژوهشی در حقوق تطبیقی، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۴۶و ۴۷.

به نام محکوم‌علیه (خواهان) و با لایحه‌ای که متضمن صرف‌نظر کردن کلی وی از دعوی مطروحه محسوب می‌شود تقدیم دادگاه نموده و بر همین اساس نیز قرار سقوط دعوی صادر شود. ولی باید در نظر داشت که بالحاظ اینکه عنوان این تصمیم نیز قرار است، امکان اعاده دادرسی را می‌تواند از آن سلب کند. در این باره شایسته است رویه قضایی از خود واکنش منطقی و مناسبی نشان دهد تا زوایای پنهان قرار سقوط دعوی از حیث امکان اعاده دادرسی از آن، روشن گردد؛ اینکه آیا محاکم دادگستری قرار سقوط دعوی را قرار به مفهوم خاص آن می‌پندارند و اعاده دادرسی از آن را مردود می‌شمارند یا اینکه چنین قراری را ماهیتاً در شمار احکام آورده و در نتیجه آن را موضوع اعاده دادرسی قرار می‌دهند؟

نکته جالب آنکه در میان طرق فوق‌العاده شکایت از آراء،تنها اعاده دادرسی است که موضوع آن را فقط حکم دادگاه تشکیل می‌دهد و اساساً نمی‌توان از قرارهای دادگاه، اعاده دادرسی خواست. در حالی که دو طریق فوق‌العاده دیگر یعنی فرجام‌خواهی و اعتراض شخص ثالث، نسبت به هر دو قسم رأی یعنی هم حکم و هم قرار دادگاه، امکان‌پذیر است (موارد ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، بند ۳ ماده ۴۱۷، ۳۸۰ و۴۱۸ ق.آ. د. م جدید). اما وجه مشترک تمامی طرق فوق‌العاده شکایت از آراء، قطعیت رأی صادره است (مواد ۴۲۶، ۳۶۷، ۳۶۸و ۴۲۰ ق.آ. د. م جدید).

اینکه موضوع اعاده دادرسی باید حکم و رسیدگی به جهت نقض آن باشد، مقید به آن است که حکم مورد اعتراض به مرحله قطعی رسیده باشد.

بنابراین هر گونه حکمی و در حقیقت حکم غیر قطعی یا حکمی که به قطعیت نرسیده، قابل اعاده دادرسی نیست؛ این نکته را به سهولت می‌توان از صدر ماده ۴۲۶ ق.آ. د. م جدید با عبارت (احکامی که قطعیت یافته) و شقوق ۱و ۲ ماده ۴۲۷ همان قانون با عبارت (آرای حضوری قطعی و آرای غیابی که مهلت واخواهی و تجدید نظر خواهی آن منقضی گشته) و همچنین ماده ۴۳۷ قانون یاد شده که در باب امکان و یا نحوه توقف اجرای حکم پس از صدور قرار قبول اعاده دادرسی تعیین تکلیف کرده، به‌دست آورد. همین وضعیت در امور کیفری مطابق ماده ۲۷۲ ق. آ. د. ک جدید با عبارت (اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاه‌ها) نیز صادق است. بنابراین همچنانچه برخی از استادان نیز گفته‌اند تا زمانی‌که حکم، قطعیت نیابد قابل پذیرش اعاده دادرسی نخواهد بود.[۸]

مبحث سوم: درخواست اعاده دادرسی از سوی محکومٌعلیه

اعاده دادرسی، طریقی فوق‌العاده است که نمی‌توان آن را بدون درخواست ذی‌نفع آن اقامه کرد. مادام که ذی‌نفع و متقاضی اعاده دادرسی، درخواست خود را طرح و اقامه نکند، باب این طریق مفتوح نخواهد شد. بنابراین مانند سایر طرق عادی و فوق‌العاده، حسب درخواست و تقاضای شخصی که به تناسب این طریق فوق‌العاده ذی‌نفع به‌حساب می‌آید، رسیدگی مجدد ممکن می‌گردد.

اینکه باید به‌منظور اعاده دادرسی، درخواستی مطرح شود مستند آن را می‌توان در موادی از جمله مواد ۴۲۶ و ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۷ و ۴۳۸ ق.آ.د.م جدید و مواد ۲۷۳و ۲۷۴ ق.آ. د. ک جدید یافت.اما اینکه چه کسی می‌تواند این درخواست را بدهد، مقنن از عباراتی نظیر درخواست کننده (بندهای ۵ و۷ ماده ۴۲۶، تبصره ماده ۴۲۷ و بند ۱ ماده ۴۳۵ ق.آ. د. م جدید) یا متقاضی اعاده دادرسی استفاده کرده است.

از همه این موارد که بگذریم، اصولاً در هر اعتراضی به احکام صادره اعم از واخواهی، تجدید نظر خواهی و فرجام‌خواهی، تنها شخص یا اشخاصی می‌توانند نقض احکام مزبور را درخواست کنند که حکم مزبور علیه آنها صادر

---

[۸].دکتر محمود، آخوندی؛ آئین دادرسی کیفری، جلد سوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، پائیز ۱۳۷۷، ص ۵۶، ش ۵۷۴).

شده است. در وضعیتی که حکمی جزئاً یا کلاً علیه یکی از اصحاب دعوی صادر نشده باشد، ضرری متوجه او نیست تا بتوان حق اعتراض به حکم را برای او قائل شد.

البته باید توجه داشت که محکومٌعلیه[9] اصولاً دارای دو مفهوم عام و خاص است. مفهوم اول ناظر بر مفهوم خاص آن است که تنها شامل شخصی می‌شود که حکم علیه او صادر شده است. مصداق این بخش در جایی متصور است که خواهان علیه خوانده دادخواستی تقدیم و محکومیت او را برای مثال به پرداخت مبلغی وجه نقد از دادگاه بخواهد و دادگاه نیز پس از اثبات موضوع توسط خواهان و احراز واقع، خوانده را به پرداخت خواسته محکوم نماید. چنین خوانده‌ای را که به پرداخت محکومٌ به محکومیت یافته، می‌توان مصداق بارز (محکومٌ علیه) به مفهوم خاص خواند.

مفهوم دوم در جایی است که در مثال بالا دادگاه به جهت آنکه خواهان قادر به اثبات موضوع نبوده و حق توسط دادگاه احراز نشده و یا اینکه اساساً اصل خواسته دعوی، مبنا و منشاء قانونی نداشته، حکم بر بی حقی خواهان صادر نماید. در این مفهوم بدون اینکه شخصی محکومٌبه خواسته و موضوع دعوی گردد، تنها دعوی خواهان مردود اعلام و بر بی حقی او اصدار حکم شده است.

در این جا نیز می‌توان خواهان یاد شده را از منظر قانون آئین دادرسی مدنی، به‌منظور تجدید نظر خواهی یا فرجام-خواهی، محکومٌعلیه نامید.[10]

حال باید دید که در اعاده دادرسی چه کسی می‌تواند تقاضای اعاده دادرسی نماید؛ در امور مدنی شاید به لحاظ بداهت امر، قانون‌گذار لازم ندیده که صراحتاً از عنوان محکومٌعلیه حکم قطعی نام ببرد. چه حسب اصول عمومی حاکم بر آئین‌های دادرسی از حیث امکان اعتراض به آراء،همواره کسی که متضرر از رأی باشد و یا حکمی علیه او صادر شده

---

9. Judgment debtor or losing party.

10. الف) رأی وحدت رویه شماره ۶۱۳ مورخ ۱۳۷۵/۱۰/۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: " مقصود قانون‌گذار از وضع ماده (۳۱) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ مجلس شورای اسلامی به قرینه عبارات مذکور در آن ممانعت از تضییع حقوق افراد و جلوگیری از اجرای احکامی است که به تشخیص دادستان کل کشور مغایر قانون و یا موازین شرع انور اسلام صادر شده است چنین احکامی اعم است از آنکه موجب عدم دسترسی به حقوق شرعی و قانونی افراد باشد و یا آنان را برخلاف حق به تأدیه مال و یا انجام امری مکلف نماید و خصوصیتی برای محکومٌ علیه در اصطلاح و رویه متداول قضایی نیست و بر این اساس مفاد کلمه محکومٌ علیه در ماده مزبور شامل خواهان و یا شاکی که ادعای او رد شده باشد نیز می‌شود "

ب) نظریه مشورتی شماره ۷/۱۰۸۱۸ مورخ ۱۳۸۱/۱۲/۶ اداره کل امور حقوقی قوه قضائیه: " در قانون و رویه متداول قضایی، خصوصیتی برای محکومٌ علیه نیست و به نظر می‌رسد مراد قانون‌گذار از محکومٌ علیه به طور عام در پرونده‌های حقوقی و کیفری، احد از اصحاب دعوی است که حسب مورد و به نحوی از انحاء حکم علیه وی صادر و یا خلاف خواسته وی تصمیم قضایی اتخاذ شود. بنابراین چنانچه خواسته خواهان در پرونده حقوقی رد و یا دعوی مطروحه غیر قابل استماع تشخیص و یا ملزم به انجام عملی و یا منع از آن گردید در واقع خواهان محکومٌ علیه پرونده تلقی می‌شود. در امور کیفری نیز وضع به همین منوال است لذا چنانچه متهم از اتهامات انتسابی برائت جوید شاکی، محکومٌ علیه پرونده خواهد بود. رأی وحدت رویه شماره ۶۱۳–۱۳۷۵/۱۰/۱۸ نیز مؤید این معنا است". به نقل از غلامرضا، شهری و... ؛ مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات کیفری جلد اول، انتشارات روزنامه رسمی کشور، تابستان ۱۳۸۶، چاپ اول، ص ۲۶۵.

ج) رأی وحدت رویه شماره ۶۱۴ مورخ ۱۳۷۵/۱۱/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: " نظر به اینکه بند (ب) از فراز ۲ ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ برای شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او حق درخواست تجدید نظر از احکام کیفری دادگاه‌های عمومی قائل شده است و این حق علی الاطلاق شامل اعتراض به حکم برائت یا حکم محکومیت هر دو می‌باشد و نظر به اینکه دادگاه‌های تجدید نظر مرکز استان به موجب صدر ماده ۲۲ قانون مزبور تنها به اموری که قانوناً در صلاحیت آنان قرار گرفته رسیدگی می-نمایند و بدیهی است که این امور شامل موارد مفصله در ذیل ماده ۲۱ قانون مرقوم نمی‌گردد علیهذا رأی شعبه بیستم دیوان عالی کشور که بر این مبنا اصدار یافته و به درخواست تجدید نظر شاکی خصوصی از حکم برائت متهم به ارتکاب لواط رسیدگی و اظهار نظر نموده منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد..." به نقل از مجموعه قوانین سال ۱۳۷۶، انتشارات روزنامه رسمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۷، ص ۳۱۹).

باشد می‌تواند به آن اعتراض کرده و یا از آن تجدید نظر و فرجام بخواهد. در مواردی که رأی به ضرر و یا علیه شخص نباشد و یا به‌نفع او صادر شده باشد، چنین شخصی نباید و نمی‌تواند به رأی صادره اعتراض کند.[11]

برای مثال ماده ۳۳۵ ق.آ. د. م جدید نیز در باب تجدید نظر خواهی و اشخاصی که در حق درخواست تجدید نظر را دارند، از عبارت " طرفین دعوا یا وکلاء یا نمایندگان قانونی آنها " نام برده است، بدون اینکه در این مورد صریحاً از اصطلاح (محکومٌ علیه) یاد کند.

اما همچنانکه برخی از استادان معتقدند اگر چه مقنن حق تجدید نظر خواهی را برای طرفین دعوا اعلام می‌دارد ولی هر یک از اصحاب دعوای بدوی، در صورتی می‌توانند درخواست تجدید نظر نمایند که کلاً یا جزئاً در دعوای بدوی محکوم شده باشند و منحصراً نسبت به آن قسمت از رأی حق تجدید نظر خواهی دارند که مبنی بر محکومیت آنها باشد.[12]

در فصل مربوط به اعاده دادرسی در امور مدنی، نصی وجود دارد که می‌توان به کیفیتی عنوان (محکومٌ علیه) را به عنوان شخصی که می‌تواند از حکم قطعی اعاده دادرسی بخواهد، به‌دست آورد؛ بند (ب) ماده ۴۳۲ ق.آ. د. م جدید در تعریف اعاده دادرسی طاری اعلام می‌دارد: "طاری که عبارت است از اینکه در اثنای یک دادرسی حکمی به عنوان دلیل ارائه شود و کسی که حکم یادشده علیه او ابراز گردیده نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی نماید " عبارت (کسی که حکم یاد شده علیه او ابراز گردیده ...) حکایت از شخصی دارد که در شمار اصحاب همان حکم ابرازی قرار دارد و به‌علاوه منطوق حکم مزبور نیز علیه او است. بنابراین در امور مدنی لاجرم محکومٌ علیه حکم قطعی است که می‌تواند با توسل به یکی از جهات اعاده دادرسی، این طریق را برگزیند و نقض حکمی را که علیه او صادر و قطعیت یافته، بخواهد.

در امور کیفری نیز اساساً قانون‌گذار یک مستند قانونی مستقل به این مورد اختصاص داده است. ماده ۲۷۳ ق.آ.د.م جدید از سه دسته از اشخاص و از جمله محکومٌ علیه یاد می‌کند. ماده ۲۷۳ قانون یاد شده مقرر می‌دارد: " اشخاص زیر حق درخواست اعاده دادرسی دارند:

۱. محکومٌعلیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی او و درصورت فوت یا غیبت محکومٌ علیه همسر و وراث قانونی و وصی او.
۲. دادستان کل کشور.
۳. رئیس حوزه قضائی "

ماده ۲۷۳ قانون مزبور به‌طور خاص از (محکومٌ علیه) یاد کرده و جالب آن است که بالحاظ جهات اعاده دادرسی در فقرات ماده ۲۷۲ آن قانون، محکومٌ علیه کسی است که متهم پرونده بوده و به مجرمیت او اصدار حکم شده است. بنابراین از ظاهر این جهات اینگونه استنباط می‌شود که هرگاه شکایت شاکی رد شود و یا حکم بر برائت مشتکی عنه صادر گردد، شاکی مزبور نمی‌تواند به عنوان محکومٌعلیه تلقی و تقاضای اعاده دادرسی نماید.

---

[11].رأی وحدت رویه شماره ۵۶۲ مورخ ۱۳۷۰/۳/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: " ماده ۳۴ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور مصوب تیرماه ۱۳۶۸ به شاکی یا مدعی خصوصی حق داده است که نسبت به حکم برائت متهم در صورت وجود جهات تجدید نظر مذکور در قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۴ مهرماه ۱۳۶۷ تجدید نظر بخواهد و مقررات این ماده شامل موردی نمی‌شود که دادگاه‌های کیفری پس از تشخیص نوع جرم حکم بر محکومیت متهم صادر نمایند. بنابراین رأی شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور که درخواست تجدید نظر اولیاء دم از حکم محکومیت متهم به پرداخت دیه را نپذیرفته صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم الاتباع است."

[12].دکتر عبدالله، شمس؛ آئین دادرسی مدنی، جلد دوم، نشر میزان، چاپ دوم، پائیز ۱۳۸۱، ص ۳۶۲، ش ۷۳۳.

تنها موارد مردد، بندهای ۴و۶ مستند مزبور است. چه ممکن است متهم پرونده با استناد به اسناد و یا شهادت گواهان، موفق به أخذ حکم برائت خویش شده باشد و شاکی با اثبات جعلی بودن اسناد مزبور و یا خلاف واقع بودن شهادت گواهان، در مقام اعاده دادرسی برآید. لیکن نام شاکی در میان اشخاص مقرر در ماده ۲۷۳ نیست. مگر اینکه بخواهد از طریق دادستان کل کشور و یا رئیس حوزه قضائی به این طریق توسل جوید.

آخرین نکته آنکه در اعاده دادرسی در امور مدنی، هیچ شخصی غیر از اصحاب دعوی و طرفین حکم قطعی مورد اعتراض، نمی‌تواند متقاضی اعاده دادرسی شده و یا اینکه به عنوان شخص ثالث وارد دعوی یا جلب به آن گردد. بر همین اساس نیز ماده ۴۴۱ ق.آ. د. م جدید مقرر داشته که " در اعاده دادرسی غیر از طرفین دعوا شخص دیگری به هیچ عنوان نمی‌تواند داخل در دعوا شود ".

اما در امور کیفری، قانون‌گذار در ماده ۲۷۳ ق.آ.د.ک جدید به غیر از محکومٌعلیه حکم، دخالت دو مقام قضایی دیگر را تجویز نموده که عبارتند از دادستان کل کشور و رئیس حوزه قضایی. از سکوت قانون و همچنین کیفیت و نوع جهات اعاده دادرسی در امور کیفری بر می‌آید که اعاده دادرسی در امور جزایی مقید به مهلت نیست و در هر زمانی می‌توان آن را مطرح ساخت.

مبحث چهارم: دو مرحله‌ای بودن رسیدگی در اعاده دادرسی

شاید بتوان بی اغراق گفت این اصل یا وصف دو مرحله‌ای بودن رسیدگی در اعاده دادرسی، اصلی انحصاری و ویژه اعاده دادرسی است که در سایر طرق شکایت از آراء خواه عادی یا فوق‌العاده، نمی‌توان چنین ترتیبی را یافت. تنها طریقی را که به‌نحوی می‌توان نه عیناً بلکه از جهتی به این نوع دادرسی شبیه و تقریب کرد، طریق واخواهی از حکم غیابی در خارج از مهلت واخواهی است. تبصره ۱ ماده ۳۰۶ ق.آ. د. م جدید در این مورد اشعار می‌دارد: "چنانچه ابلاغ واقعی به شخص محکومٌ علیه میسر نباشد و ابلاغ قانونی به‌عمل آید، آن ابلاغ معتبر بوده و حکم غیابی پس از انقضای مهلت قانونی و قطعی شدن به‌موقع اجراء گذارده خواهد شد.

در صورتی که حکم ابلاغ واقعی نشده باشد و محکومٌ علیه مدعی عدم اطلاع از مفاد رأی باشد می‌تواند دادخواست واخواهی به دادگاه صادر کننده حکم غیابی تقدیم دارد. دادگاه بدواً خارج از نوبت در این مورد رسیدگی نموده قرار رد یا قبول دادخواست را صادر می‌کند. قرار قبول دادخواست مانع اجرای حکم خواهد بود."

دو مرحله‌ای بودن رسیدگی در طریق اعاده دادرسی اصولاً به علت فوق‌العاده بودن این طریق و همچنین رسیدگی ماهیتی در مرحله دوم است. بین این دو مرحله، مرز باریکی وجود دارد که به‌نظر گاه اگر دقت لازم صورت نگیرد، در یکدیگر می‌آمیزند. به‌ویژه این اختلاط بیشتر در مرحله اول رخ داده و به نحوی مرحله دوم را نیز در خود جای می‌دهد. در مرحله اول رسیدگی به اعاده دادرسی، چند مورد، تحت توجه مقام مربوطه قرار می‌گیرد که مهم‌ترین آن، انطباق درخواست، با یکی از جهات اعاده دادرسی است. به دیگر سخن مقام و مرجع رسیدگی کننده، نخست به این موضوع می‌پردازد که آیا جهت یا جهات اعلامی از سوی متقاضی اعاده دادرسی با یکی از جهات مقرر در ماده ۴۲۶ ق.آ. د. م جدید یا ماده ۲۷۲ ق.آ. د. ک جدید انطباق دارد یا خیر.

گفتار اول: مراحل رسیدگی به اعاده دادرسی در امور کیفری

ماده ۲۷۴ ق.آ. د. ک جدید مقرر می‌دارد: " تقاضای اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور تسلیم می‌شود. مرجع یاد شده پس از احراز انطباق با یکی از موارد مندرج در ماده(۲۷۲) رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادر کننده حکم قطعی ارجاع می‌نماید "

بنابراین احراز انطباق تقاضای اعاده دادرسی در امور جزایی با یکی از جهات و موارد مندرج در ماده ۲۷۲ ق.آ. د. ک جدید که در واقع مرحله اول رسیدگی به اعاده دادرسی است بر عهده دیوان عالی کشور (یعنی یکی از شعب دیوان عالی کشور) قرار دارد. البته بعدها به‌موجب تبصره ۵ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸، این انطباق و تشخیص بر عهده شعبه تشخیص دیوان‌عالی کشور قرار گرفت؛ به‌موجب تبصره ۵ ماده ۱۸ قانون مزبور: " در مواردی که بر حسب قانون، دیوان‌عالی کشور باید اعاده دادرسی را تجویز کند، این امر با شعبه تشخیص مذکور در تبصره ۲ این ماده خواهد بود". حدود چهار سال بعد نیز در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۴، ماده ۱۸ اصلاح شد و مرجعیت شعبه تشخیص دیوان عالی کشور جهت تجویز اعاده دادرسی در امور کیفری صلاحیت خود را در این مورد از دست داد. با این وصف آیا کماکان باید شعب دیوان عالی کشور را حسب نص مقرر در ماده ۲۷۴ ق.آ.د.ک جدید، به‌عنوان مرجع قانونی انطباق تقاضای اعاده دادرسی در امور جزایی با یکی از جهات و موارد موضوع ماده ۲۷۲ قانون مزبور شناخت؟[۱۳] این موضوعی است که رویه قضایی هم اکنون به این ترتیب عمل می‌کند و تجویز اعاده دادرسی در امور کیفری عملاً توسط شعبه دیوان عالی کشور انجام می‌شود و تنها موضوع ماده ۱۸ اصلاحی از آن مستثنی شده است.

به هر رو دیوان عالی کشور پس از دریافت تقاضای اعاده دادرسی نسبت به حکم قطعی کیفری، نخست به انطباق جهت مورد تقاضا با یکی از جهات مقرر در ماده ۲۷۲ ق.آ. د. ک جدید می‌پردازد. در این رسیدگی و یا دادرسی مقدماتی و یا بهتر بگوییم مرحله اول اعاده دادرسی، دیوان عالی کشور بدون اینکه به ماهیت تقاضا و صحت و سقم ماهوی آن و احراز امر ماهوی بپردازد تنها به انطباق تطبیق این جهت درخواست شده با جهت قانونی دست می‌زند. این رسیدگی مقدماتی خود از دو منظر در خور بررسی است؛ به این ترتیب که دیوان عالی کشور گاه تنها یک رسیدگی اجمالی را در دستور کار خود قرار داده و موضوع مورد تقاضا را با جهات قانونی تطبیق می‌دهد بدون اینکه به ماهیت آن وارد شود. بنابراین دیوان عالی کشور نه صلاحیت نقض حکم معترض عنه را دارد[۱۴] و نه تجویز اعاده دادرسی توسط دیوان عالی کشور به منزله نقض حکم معترض عنه از سوی دیوان عالی است[۱۵]. برای مثال در جایی که استناد متقاضی

---

[۱۳].البته باید توجه داشت که اعاده اعتبار ماده ۲۷۴و مرجعیت دیوان عالی کشور جهت تجویز اعاده دادرسی، با لحاظ نسخ ضمنی آن به‌موجب تبصره ۵ ماده ۱۸ اصلاحی مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸، محل تردید جدی است. چه به سهولت نمی‌توان با اصلاح ماده ۱۸ قانون مزبور در ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ و سکوت مقنن در این باب، اعتبار ماده ۲۷۴ ق. آ. د. ک جدید را از حیث صلاحیت شعب دیوان عالی کشور جهت تجویز اعاده دادرسی در امور کیفری، برگرداند.

[۱۴].رأی اصراری شماره ۱۳ مورخ ۱۳۷۷/۷/۲۸ هیأت عمومی شعب کیفری دیوان عالی کشور "نظر به اینکه اعاده دادرسی به‌موجب قانون و رأی شماره ۵۳۸ مورخ ۶۹/۸/۱ وحدت رویه هیأت عمومی، به فرض قبول درخواست تجدید محاکمه، نقض حکم در دیوان عالی کشور موقعیت قانونی ندارد. لکن پس از قبول تقاضا و ارجاع آن در صورتی که دادگاه مرجوع الیه درخواست را منطق با قانون دانست حکم جدید صادر والا حکم قبلی را معتبر اعلام می‌نماید. صدور حکم به قصاص نفس که موضوع حکم مورد درخواست اعاده دادرسی است به‌وسیله شعب ۱۲ و ۲۱ دادگاه عمومی کرج و نیز طرح درخواست تجدید نظر احکام مزبور در شعبه دوم دیوان عالی کشور مخالف مقررات و کان لم یکن می‌باشد. موضوع قابلیت طرح در هیأت عمومی ندارد. بنابراین پرونده جهت اقدام مقتضی و ارشاد قانونی دادگاه مرجوع الیه (شعبه ۱۲ دادگاه عمومی کرج) به شعبه دوم دیوان عالی کشور ارسال می‌شود. بنقل از مذاکرات و آراء هیات عمومی دیوان عالی کشور، سال ۱۳۷۷، نشر اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات هیأت عمومی دیوان عالی کشور، چاپ اول ۱۳۸۰، ص۳۵۷ و ۳۵۸.

[۱۵].رأی وحدت رویه شمار ۵۳۸ مورخ ۱۳۶۹/۸/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: " مستفاد از مادتین ۳۶۸ و ۳۶۹ قانون آئین دادرسی کیفری این است که دیوان عالی کشور پس از اطمینان از جهت اوضاع و احوالی که باعث استدعای محاکمه شده با قبول درخواست اعاده محاکمه رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض که صلاحیت رسیدگی داشته باشد ارجاع می‌دهد و تصریح قانون به عدم اجرای حکم تا زمانی که اعاده محاکمه به انتها نرسیده و حکم مجدد صادر نشده ملازمه به‌ابقاء حکم دارد. بنابراین نقض حکم قبل از رسیدگی به استدعای اعاده محاکمه

اعاده دادرسی، بند ۶ ماده ۲۷۲ ق.آ. د.ک جدید یعنی مدعی فقدان تناسب قانونی کیفر مورد حکم با جرم ارتکابی به علت اشتباه قاضی است، دیوان عالی کشور تنها به موضوع مورد تقاضای درخواست کننده اعاده دادرسی توجه کرده و اگر آن را از مصادیق بند ۶ ماده ۲۷۲ قانون مزبور دانست، اعاده دادرسی را تجویز می‌کند. لیکن تجویز اعاده دادرسی به‌منزله تبعیت دادگاه رسیدگی کننده به ماهیت اعاده دادرسی از نظر دیوان عالی کشور و مآلاً نقض حکم قطعی نیست. بلکه دادگاه مرجوع الیه می‌تواند عندالاقتضاء پس از رسیدگی ماهوی به تقاضای اعاده دادرسی و با احراز اشتباه قاضی و عدم تناسب کیفر و مجازات مورد حکم با جرم ارتکابی، حکم قطعی معترض عنه را نقض و به صدور حکم صحیح اقدام کند و یا اینکه به رد درخواست اعاده دادرسی با وصف تجویز آن توسط دیوان عالی کشور، به علت تناسب قانونی کیفر مورد حکم با جرم ارتکابی، مبادرت ورزد. اگر چه باید توجه داشت که انطباق این مورد یعنی کیفر مورد حکم با قانون، به مفهوم خاص کلمه، رسیدگی شکلی است که از خصائص ذاتی دیوان عالی کشور در رسیدگی‌های فرجامی است. ولی در این قسمت از حیث تجویز اعاده دادرسی به‌طور اجمال صورت می‌گیرد. گاه نیز تقاضای اعاده دادرسی مستلزم ابراز ادله، اسناد و یا احکام دادگاه‌ها است. چنانچه متقاضی اعاده دادرسی به ضمیمه تقاضای خود، اسناد مزبور را تقدیم ندارد، دیوان عالی کشور در همان مرحله اول از پذیرش و تجویز اعاده دادرسی خودداری خواهد کرد. بدیهی است چنانچه جهت استنادی متقاضی اعاده دادرسی صدور احکام معارض و متضاد دایر بر محکومیت دو نفر به ارتکاب جرمی باشد که از تعارض احکام مزبور، بی‌گناهی یکی از آن دو احراز و مدلل می‌شود (بند ۳ ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک جدید)، و او مدعی گردد که دادگاه صادر کننده حکم از تسلیم حکم به وی خودداری می‌کند، عدم ابراز حکم مورد استناد نباید موجب رد درخواست گردد بلکه دیوان عالی کشور حسب ادعا باید حکم استنادی را جهت این تطبیق در مرحله اول دادرسی از دادگاه صادر کننده آن مطالبه و استعلام نماید. این وضعیت در مورد اسناد رسمی استنادی نیز به دلالت مفهوم مخالفت ماده ۹۶ ق.آ. د.م جدید و با تنقیح مناط از آن مستند قانونی، صادق است،اگر چه بند ۵ ماده ۲۷۲ ق.آ. د.ک جدید از ضرورت ارائه دلایل جدید یاد کرده است. از سویی دیگر اگر جهت استنادی، جعلی بودن اسناد و یا کذب بودن شهادت گواهانی باشد که اسناد و یا شهادت مزبور مبنای حکم معترض عنه قرار گرفته، لاجرم باید حکم دادگاه کیفری دایر بر جعلیت سند یا اسناد مزبور یا حکم بر کذب بودن شهادت گواهان نیز به مرجع دیوان عالی کشور تقدیم شود.[۱۶] به‌خلاف امور مدنی، اعاده دادرسی از احکام قطعی کیفری دارای مهلت نیست و در خواست مزبور در هر زمانی از سوی محکومٌ علیه قابل طرح است.

گفتار دوم: مراحل رسیدگی به اعاده دادرسی در امور مدنی

اعاده دادرسی در امور مدنی و احکام حقوقی نیز همانند آنچه که در امور کیفری آمده، دارای دو مرحله جدا از یکدیگر است. با این تفاوت که در امور مدنی، هر دو مرحله رسیدگی، در دادگاه صادر کننده حکم انجام می‌پذیرد. در نخستین مرحله به سان آنچه که درباره رسیدگی به اعاده دادرسی از احکام کیفری بیان شده، مرجع رسیدگی کننده یعنی دادگاه صادر کننده حکم قطعی معترض عنه، دست به نوعی رسیدگی شکلی و مقدماتی از حیث انطباق جهت مورد

فاقد مجوز قانونی است و آراء شعب ۲و ۴و ۱۲و ۳۱ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می‌شود. این رأی برطبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم الاتباع است".

[۱۶]. حکم شماره شماره ۱۴۶/ ۹۸۹۰-۱۳۱۶/۵/۲۴ دیوان عالی کشور: " جزء اخیر شق چهار از ماده ۴۶۶ اصول محاکمات جزایی(بند ۴ ماده ۲۷۲ ق.آ. د. ک جدید) که ثبوت کذب شهادت شهود مستند حکم از موجبات تجویز اعاده محاکمه قرارداده ناظر به مواردی است که کذب شهادت آنان قبل از استدعای اعاده محاکمه در محاکم مربوط به ثبوت رسیده باشد"به نقل از محمد، بروجردی عبده؛ اصول قضایی (جزایی) دیوان عالی کشور، انتشارات رهام، چاپ اول رهام، ۱۳۸۱، ص ۲۴ و ۲۵، ش۶۲.

درخواست با جهت قانونی آن می‌زند. چنانچه دادگاه جهت مورد ادعا را با یکی از جهات قانونی منعکس در ماده ۴۲۶ ق.آ. د.م جدید منطبق دید در فرض اجتماع سایر شرایط مرحله مقدماتی، قرار قبول درخواست اعاده دادرسی را صادر خواهد نمود.

از جمله مواردی که می‌بایست از سوی دادگاه صالح مورد رسیدگی مقدماتی در مرحله اول قرار گیرد توجه به رعایت مهلت اعاده دادرسی (بیست روز برای اشخاص مقیم ایران و دو ماه برای اشخاص مقیم خارج از کشور موضوع ماده ۴۲۷ ق.آ. د. م جدید) است. چنانچه متقاضی اعاده دادرسی دادخواست اعاده دادرسی خود را خارج از مهلت قانونی تقدیم کرده باشد، در همان مرحله نخست، قرار رد درخواست اعاده دادرسی به همین علت از دادگاه صادر خواهد شد. البته وقتی دادخواست در خارج از مهلت قانونی تقدیم دادگاه می‌شود، حسب اینکه موضوع و نوع دادخواست چه باشد و ناظر برکدام مرحله باشد، تصمیمات متفاوتی از نظر گاه قانون اتخاذ خواهد شد. برای مثال چنانچه دعوی یا دادخواست جهت اقامه دعوی در مرحله بدوی، خارج از موعد قانونی اقامه شده باشد، مطابق بند ۱۱ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ ق.آ.د.م جدید، قرار رد دعوی از سوی دادگاه صادر خواهد شد.

ولی هرگاه دادخواست مزبور از نوع دادخواست تجدید نظر یا دادخواست فرجام باشد و تجدید نظر خواه یا فرجام‌خواه خارج از مهلت قانونی، اقدام به تقدیم دادخواست مزبور نماید، دادگاه صادر کننده رأی بدوی یا دادگاه صادر کننده رأی تجدید نظر خواسته (اعم از دادگاه بدوی یا تجدید نظر) حسب مورد مبادرت به صدور قرار رد دادخواست تجدید نظر یا قرار رد دادخواست فرجامی خواهد کرد (تبصره ۲ ماده ۳۳۹ و مواد ۳۸۱ و ۳۸۳ ق.آ.د.م جدید).

اما این موضوع در مورد چگونگی تقدیم دادخواست اعاده دادرسی و ضمانت اجرای عدم رعایت مهلت قانونی درخواست مزبور، در قانون آئین دادرسی پیش بینی نشد. تنها نکته‌ای که می‌توان به آن واسطه، طریق قانونی را یافت، قسمت اخیر تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ. د. م جدید است که مقرر می‌دارد: "... سایر ترتیبات رسیدگی مطابق مقررات مربوط به دعاوی است." به‌نظر می‌رسد اگر واژه (رسیدگی) را به مفهوم اعم آن یعنی احراز رعایت شرایط شکلی دادخواست و زمان تقدیم آن، به‌کار بریم، با توجه به اینکه اعاده دادرسی خود یک طریق اعتراضی و شکایت از آراء محسوب می‌شود باید با اتخاذ وحدت ملاک از ضمانت اجرایی که قانون‌گذار به‌موجب تبصره ۲ ماده ۳۳۹ و ماده ۳۸۳ برای تقدیم دادخواست تجدید نظر و یا فرجام در خارج از مهلت قانونی در نظر گرفته، برای دادخواست اعاده دادرسی در خارج از مهلت قانونی نیز،قائل شد و با امکان و ضرورت صدور قرار رد دادخواست اعاده دادرسی از سوی دادگاه، آن را از رسیدگی مرحله مقدماتی به اعاده دادرسی نیز خارج کرد.

البته استاد برجسته آئین دادرسی مدنی نسبت به مرحله اول در مورد امکان اعتراض به قرار رد دادخواست اعاده دادرسی معتقد بودند که قرار رد دادخواست اعاده دادرسی به هر صورت که صدور یابد منطبق با مواد ۴۷۸ و ۵۲۴ آئین دادرسی مدنی سابق (بند الف ماده ۳۳۲ و بند ۱ از شق ب ماده ۳۶۸ ق.آ. د. م جدید) بوده و قابل تجدید نظر است. این استاد توانا ضمن غیر قابل اعتراض شمردن قرار قبول دادخواست اعاده دادرسی و امکان تجدید نظر از قرار رد دادخواست اعاده دادرسی، علت این دوگانگی را اینگونه برشمردند که خوانده دعوای اعاده دادرسی، فرصت عنوان کردن مطالب خود را بعد از صدور قرار قبول دادخواست، حین رسیدگی به ماهیت دعوی دارد وحال آنکه خواهان

دعوای یاد شده، در صورت صدور قرار رد دادخواست، دیگر فرصت اعتراض برایش پیش نمی‌آید چه بعد از صدور قرار رد، مرحله رسیدگی به ماهیت دعوی، منتفی است.[۱۷]

به‌نظر می‌رسد باید میان قرار رد دادخواست اعاده دادرسی و قرار رد درخواست اعاده دادرسی تفاوت قائل شد. قرار رد دادخواست اعاده دادرسی همچنانکه پیشتر نیز بیان شد، ناظر بر مواردی نظیر عدم رعایت مهلت تقدیم دادخواست تجدید نظر (تبصره ۲ماده ۳۳۹ ق.آ. د. م جدید) و یا عدم رعایت شرایط شکلی دادخواست بدوی یا تجدید نظر یا فرجام (مواد ۵۶و ۳۳۴ و ۳۸۴ ق.آ. د. م جدید) است. ولی قرار رد درخواست اعاده دادرسی در مواردی صادر می‌شود که شرایط شکلی دادخواست و تقدیم آن در مهلت مقرر، رعایت شده لیکن جهت اعلامی از سوی متقاضی، با هیچ یک از جهات اعاده دادرسی انطباق ندارد. بنابراین قرار رد درخواست اعاده دادرسی موضوع تبصره ماده ۴۳۵ق.آ. د. م جدید با آنچه که با رعایت ماده ۴۳۸ آن قانون در بند الف ماده ۳۳۲ قانون یاد شده، به عنوان امکان تجدید نظر خواهی از قرار رد دادخواست اعاده دادرسی آمده، کاملاً متفاوت است. با این توصیف اگر چه نظر استاد دکتر جواد واحدی با عدالت تطبیق دارد ولی به‌نظر می‌رسد از منظر قانون، قرار رد درخواست اعاده دادرسی قطعی بوده و قابل تجدید نظر و فرجام نیست. رویه قضایی می‌تواند در این مورد جانب عدالت را گرفته و واکنش مناسبی از خود نشان دهد.

برخی از استادان آئین دادرسی مدنی در مورد مرحله اول رسیدگی به اعاده دادرسی، بر این اعتقاد بودند که در قسمت اول رسیدگی، پس از وصول دادخواست اعاده دادرسی،دادگاه جلسه رسیدگی تعیین و به طرفین او ابلاغ می‌کند. در جلسه دادرسی مزبور دادگاه نظر می‌کند به اینکه آیا سبب اعاده دادرسی وجود دارد یا خیر. یعنی آیا دادخواست در حدود یکی از جهات هفت گانه (ماده ۴۲۶ ق.آ. د. م جدید) تنظیم و در مدت قانونی تقدیم شده یا خیر. دادگاه پس از فراغت از این قسمت (مرحله) باید رأی خود را در قبول یا رد دادخواست اعاده دادرسی بدهد. چنانچه در جهات اعلامی اشکالی نباشد، دادگاه قرار قبول اعاده دادرسی را می‌دهد و وارد در رسیدگی ماهیتی می‌شود و اگر قرار رد بدهد، کار تمام است و درخواست کننده به تأدیه خسارت دادرسی در صورت تقاضای طرف محکوم خواهد شد.[۱۸]

تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ. د. م جدید اشعار می‌دارد: " دادگاه صالح بدواً در مورد قبول یا رد درخواست اعاده دادرسی قرار لازم را صادر می‌نماید و در صورت قبول درخواست مبادرت به رسیدگی ماهوی خواهد نمود. سایر ترتیبات رسیدگی مطابق مقررات مربوط به دعاوی است."

چنانچه پس از رسیدگی مقدماتی در مرحله اول، دادگاه اجمالاً جهت اعلامی از سوی متقاضی را با جهات قانونی اعاده دادرسی منطبق ببیند و عند الاقتضاء ادله مربوطه به آن نیز به ضمیمه تقدیم شده باشد، نسبت به صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، اقدام نموده و سپس مبادرت به رسیدگی ماهوی خواهد نمود.

البته برخی از استادان معتقدند که "... صرف ادعای وجود یکی از جهات اعادهٔ دادرسی دادگاه را مکلف نمی‌نماید که درخواست اعاده دادرسی را بپذیرد تا جهت ادعایی را با رسیدگی قضایی، احراز نماید بلکه باید دلیل تحقق جهت اعاده دادرسی، عندالاقتضاء پیوست دادخواست اعاده دادرسی باشد و این یکی از وجوه مهم افتراق بین این طریق شکایت با طرقی مانند تجدید نظر و اعتراض شخص ثالث می‌باشد..."[۱۹]

---

[۱۷].استاد فقید جناب دکتر جواد، واحدی؛ مقاله اعاده دادرسی در امور مدنی، مجله کانون وکلاء دادگستری مرکز، دوره جدید، شماره ۱۵۱-۱۵۰، بهار تابستان ۱۳۶۹، ص۴۲ و ۴۳.

[۱۸].دکتر احمد متین، دفتری؛ آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم انتشارات مجد، چاپ دوم ۱۳۸۱، ص ۱۷۰، ش ۳۳۱.

[۱۹]. دکتر عبدالله، شمس؛ آئین دادرسی مدنی دوره بنیادین، جلد دوم، انتشارات دراک، چاپ دوم، پائیز ۱۳۸۷، ص ۲۱۲، ش۵۹۲.

مرحله دوم که تنها در صورت صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، شروع خواهد شد، مرحله‌ای است که رسیدگی قضایی و ماهوی را در دستور کار خود دارد. بنابراین مادام که قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی صادر نشود، نوبت به مرحله دوم نخواهد رسید.

برخلاف آنچه پیش از این از استاد فقید جناب دکتر متین دفتری، نقل قول شد و ایشان رسیدگی به هر دو مرحله اول و دوم را در یک جلسه دادرسی بیان داشتند، به‌نظر می‌رسد که تشکیل جلسه رسیدگی و دادرسی تنها برای مرحله دوم یعنی رسیدگی ماهیتی است و رسیدگی مربوط به مرحله اول که حسب مورد و به تناسب جهات و ادله ابرازی،منتج به صدور قرار رد یا قبول دادخواست می‌شود، محتاج به تشکیل جلسه دادرسی نیست. چه اساساً ممکن است جهت اعلامی و مورد نظر متقاضی اعاده دادرسی، با هیچ یک از شقوق هفت گانه ماده ۴۲۶ ق.آ. د. م جدید منطبق و همسو نباشد تا نوبت به رسیدگی ماهوی برسد. در نتیجه هرگاه دادگاه صادر کننده حکم در امور مدنی،در مرحله اول رسیدگی،جهت اعلامی از سوی متقاضی را با یکی از جهات اعاده دادرسی منطبق و سازگار دید و در واقع جهت یا جهات اعلامی را به‌عنوان یکی از مصادیق جهات قانونی اعاده دادرسی پنداشت، با صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، دستور می‌دهد تا برای رسیدگی ماهیتی به اعتراض متقاضی، جلسه رسیدگی تعیین و با دعوت از طرفین یا طرف‌های حکم قطعی معترض عنه، جلسه دادرسی تشکیل و در پایان این جلسه اتخاذ تصمیم گردد.

اما اگر از حکم قطعی کیفری تقاضای اعاده دادرسی شده باشد، دیوان عالی کشور که مرحله اول رسیدگی را برعهده دارد، جهت استنادی در تقاضای اعاده دادرسی را با یکی از موارد مندرج در ماده ۲۷۲ ق.آ. د. ک جدید منطبق ببیند، با تجویز اعاده دادرسی، رسیدگی به ماهیت آن را به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادر کننده حکم قطعی معترض عنه ارجاع خواهد نمود (ماده ۲۷۴ ق.آ. د. ک جدید).

مبحث پنجم: انحصار رسیدگی به جهت یا جهات مورد استناد متقاضی اعاده دادرسی

طریق فوق‌العاده اعاده دادرسی، ایجاب می‌کرده و می‌کند که باب پرونده‌ای که با صدور حکم قطعی اعتبار امر مختوم یافته، به هر علت و جهتی مفتوح نگردد و این اعتبار به جز در موارد استثنایی دست خوش تزلزل نشود. از همین رو جهات اعاده دادرسی هم در امور مدنی و هم کیفری، به‌طور استثنایی و مقید، احصاء شد تا هر محکومٌ‌علیهی نتواند پا را از آن فراتر بگذارد. از سویی دیگر قانون‌گذار دست دادگاه و مرجع صالح جهت رسیدگی به اعاده دادرسی را کاملاً باز نگذاشت و او را محدود نمود تا صرفاً و تنها، جهت یا جهاتی را تحت رسیدگی قرار دهد که صریحاً مورد استناد متقاضی قرار گرفته است.

گفتار اول: استناد و اعلام جهت اعاده دادرسی توسط متقاضی

ماده ۴۳۶ ق. آ. د.م جدید در این باره عنوان می‌دارد: " در اعاده دادرسی به جز آنچه که در دادخواست اعاده دادرسی ذکر شده است، جهت دیگری مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد."

از طرفی دیگر ماده ۴۳۵ ق. آ. د.م جدید تکلیف کرده تا متقاضی مواردی را که طی چهار بند احصاء شده، در دادخواست اعاده دادرسی درج نماید که از جمله این موارد جهتی است که موجب درخواست اعاده دادرسی شده است (بند ۴ ماده ۴۳۵ ق. آ. د.م جدید).

با این مقدمه درمی‌یابیم که از نظر مقنن، متقاضی اعاده دادرسی باید جهت یا جهات مورد استناد خویش را که بر آن اساس، ادعا دارد حکم قطعی مورد اعتراض بر خلاف قانون صادر شده، به دادگاه اعلام دارد. همانطورکه گفتیم، جهت یا جهات استنادی نمی‌تواند و نباید خارج از جهات قانونی اعاده دادرسی به‌شرح ماده ۴۲۶ ق. آ. د.م جدید و ماده ۲۷۲ ق. آ. د.ک جدید باشد. پس چنانچه متقاضی اعاده دادرسی به زعم خود به جهت یا جهاتی استناد جوید که در شمار نصوص مواد پیش گفته نیست، و یا اینکه اساساً به جهت خاصی متوسل نشود، مرجع صالح یعنی دادگاه در امور

مدنی و دیوان عالی کشور در امور جزایی، در همان اولین مرحله، از قبول و تجویز اعاده دادرسی خودداری کرده و قرار رد درخواست را صادر خواهند نمود.[۲۰]

البته باید توجه داشت که از یک سو مشابه آنچه که در امور مدنی به‌موجب ماده ۴۳۶ ق. آ. د.م جدید پیش‌بینی شده، در مواد مربوط به اعاده دادرسی از احکام کیفری به چشم نمی‌خورد. از سویی دیگر بالحاظ سیاق عبارت مندرج در صدر ماده ۲۷۲ ق. آ. د.ک جدیدکه از عبارت " موارد اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاه‌ها " استفاده کرده، نه جهات اعاده دادرسی آنچنانکه در ماده ۴۲۶ ق. آ. د.م جدید آمده، ظاهراً به‌نظر می‌رسد که مقنن، استناد به یکی از موارد و یا جهات اعاده دادرسی در امور کیفری را بر عهده محکومٌ علیه حکم قطعی کیفری قرارداده ولی به جهت محکومیت کیفری متهم و وصف جزایی آن، رسیدگی به درخواست محکومٌ علیه، دادستان کل و یا رئیس حوزه قضایی را حسب مورد محدود و منحصر به جهت یا مورد اعاده دادرسی استنادی ندانسته است.

اما مدلول ماده ۲۷۴ ق. آ. د.ک جدید در این‌باره، از همان روشی تبعیت کرده که در امور مدنی از آن سراغ داریم. ماده ۲۷۴ قانون یاد شده پس از احراز انطباق با یکی از موارد مندرج در ماده (۲۷۲) رسیدگی مجدد را به دادگاه هم-عرض دادگاه صادر کننده حکم قطعی ارجاع می‌نماید."

در واقع به‌موجب نص یاد شده دیوان عالی کشور تقاضای اعاده دادرسی را با یکی از موارد مندرج در ماده ۲۷۲ ق. آ. د.م جدید انطباق می‌دهد و مادام که در تقاضای مزبور به جهتی از جهات احصایی در ماده ۲۷۲ قانون استناد نشده و یا از حیث موضوع (بدون تصریح به جهت خاصی) نیز تقاضای تقدیمی با یکی از جهات مزبور مرتبط نباشد، دیوان عالی کشور دست به این تطبیق نخواهد زد و راساً در مقام کشف جهات یا جهات قانونی در حکم مورد اعتراض بر نمی‌آید. ولی می‌توان بر آن بود که هر گاه متقاضی اعاده دادرسی در امور کیفری صریحاً جهت معینی را از میان جهات و موارد مقرر در ماده۲۷۲ ق. آ. د.ک جدید انتخاب نکرده و صرفاً تقاضای خود را به‌منظور انجام اعاده دادرسی طرح نموده و موضوع این تقاضا با یکی از جهات و موارد احصایی در ماده ۲۷۲، مرتبط و منطبق باشد، رسیدگی به این جهت توسط دیوان عالی کشور، بلامانع است. چه این ترتیب با ظهور و مدلول ماده ۲۷۴ قانون یادشده نیز سازگار و منطبق است.

گفتار دوم: انحصار مراحل رسیدگی به جهت استنادی متقاضی اعاده دادرسی

اعاده دادرسی از منظر و موضعی دیگر نیز با سایر طرق عادی و فوق‌العاده شکایت از آراء متفاوت و متمایز است. استثنایی بودن جهات اعاده دادرسی موجب شده تا قانون‌گذار به‌ویژه در امور مدنی، در استناد به این جهات نیز دست قاضی را باز نگذارد و او را در رسیدگی به اعاده دادرسی در محدوده جهت استنادی متقاضی اعاده دادرسی محصور نگه داشته و مقید نماید.

ماده ۴۳۶ ق. آ. د.م جدید در بیان این قاعده و اصل کلی عنوان می‌دارد: " در اعاده دادرسی به جز آنچه که در دادخواست اعاده دادرسی ذکر شده است، جهت دیگری مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد " این قاعده حکایت از آن دارد که قانون‌گذار، فوق‌العاده بودن این طریق شکایت را از نظر دور نداشته و از هر جهت به آن به‌طور استثنایی و خلاف قاعده می‌نگرد. نتیجه اعمال و اجرای این قاعده آن است که حتی اگر مرجع یا مراجع رسیدگی کننده به اعاده دادرسی خواه در مرحله اول و خواه در مرحله دوم رسیدگی به اعاده دادرسی، جهت استنادی متقاضی را باجهت قانونی آن منطبق

---

[۲۰]. دادنامه شماره ۴۸۴ مورخ ۱۳۷۰/۹/۲۵ شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور: " جهات اعاده دادرسی در ماده ۵۹۲ ق. آ. د.م (ماده ۴۲۶ ق. آ. د.م جدید) صریحاً ذکر گردیده، در این پرونده معلوم نیست خواهان اعاده دادرسی و دادگاه رسیدگی کننده به استناد کدامیک از شقوق مذکور در ماده فوق الاشعار تقاضای اعاده دادرسی نموده و آن را مورد رسیدگی قرار داده‌اند لذا نظر دادگاه واجد ایراد قضایی تشخیص می‌گردد. " به نقل از دکتر عباس، زراعت؛ قانون آئین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، انتشارات خط سوم، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص۱۲۵۴).

و سازگار ندانسته ولی به‌لحاظ ورود به پرونده تحت دادرسی به اشکالات و جهات دیگری برخورد نمایند که با سایر جهات اعاده دادرسی، منطبق باشد، حق ندارد رأساً ولو در مقام و به‌منظور اجرای عدالت، به آن جهت احرازی، استناد و با توسل به آن در مقام تجویز و قبول اعاده دادرسی و یا نقض حکم مورد اعاده دادرسی از حیث ماهیت امر برآیند.[۲۱]

نظریه اخیر که در واقع در نشست قضایی دادگستری رامسر اتخاذ و اعلام شده، دقیقاً عین عباراتی است که استاد توانا مرحوم دکتر متین دفتری به عنوان یکی از احکام خاص اعاده دادرسی برشمرده‌اند. ایشان اینگونه اظهار عقیده فرمودند که: "... چه در قسمت رسیدگی مقدماتی و چه در رسیدگی ماهیتی اگر دادگاه خود بر بخورد که علاوه بر جهتی که درخواست کننده تذکر داده جهت یا جهات دیگری برای اعاده دادرسی هست و یا اینکه اصلاً جهتی که درخواست کننده اظهار کرده صحیح نیست و برعکس جهات دیگری هست که درخواست کننده اظهار نکرده است مجاز نیست به آنچه که درخواست کننده تذکر نداده توجه نماید. همین طور اگر در رسیدگی ماهیتی در مفاد حکم مورد درخواست معایبی مشاهده نماید که خارج از موجب اعاده دادرسی است حق ندارد وارد در آن بشود." [۲۲]

این وضعیت در طریق عادی تجدید نظر و همچنین طریق فوق‌العاده فرجام‌خواهی دیده نمی‌شود. بلکه برعکس، مراجع تجدید نظر و فرجام در رسیدگی به جهاتی که خود احراز می‌کنند بدون اینکه حتی آن جهت تجدید نظر یا فرجام، مورد استناد تجدید نظر خواه یا فرجام‌خواه در امور مدنی باشد، مسبوط الید بوده و اختیار دارند تا به هر یک از جهات قانونی به‌منظور نقض رأی تجدید نظر خواسته یا فرجام‌خواسته توسل جویند.

برای مثال جهات درخواست تجدید نظر و نقض در ماده ۳۴۸ ق. آ.د.م جدید پیش‌بینی شده و تبصره ماده ۳۴۸ قانون مزبور می‌گوید: " اگر درخواست تجدید نظر به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آمده باشد در صورت وجود جهات دیگر، مرجع تجدید نظر به آن جهت هم رسیدگی می‌نماید. "

همین مطلب در مورد فرجام‌خواهی نیز صادق است. جهات نقض فرجام‌خواهی در ماده ۳۷۱ ق. آ.د.م جدید احصاء شده و در ماده ۳۷۷ آن قانون تصریح شده که: " در صورت وجود یکی از موجبات نقض، رأی مورد تقاضای فرجام نقض می‌شود اگر چه فرجام‌خواه به آن جهت که مورد نقض قرارگرفته استناد نکرده باشد "

در امور کیفری نیز ماده ۲۴۰ ق. آ.د.ک جدید جهات تجدید نظر و نقض را برشمرده و سپس در تبصره ماده ۲۴۰ قانون یاد شده مقرر داشته که: " اگر در خواست تجدید نظر به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آمده باشد، در صورت وجود جهات دیگر مرجع تجدید نظر می‌تواند به آن جهت هم رسیدگی نماید "

بنابراین همانگونه که در بالا شرح آن گذشت، در طریق عادی تجدید نظر و همچنین طریق فوق‌العاده فرجامی، صرف درخواست تجدید نظر و فرجام توسط تجدید نظر خواه یا فرجام‌خواه و استناد آنان به یکی از جهات تجدید نظر و فرجام، مرجع صالح به رسیدگی تجدید نظر و فرجام را مقید و محدود به جهت مورد درخواست نکرده و دادگاه تجدید نظر و دیوان عالی کشور حسب مورد اختیار دارند تا جهات دیگر تجدید نظر و فرجام را رأساً و حتی بدون اینکه مورد استناد متقاضی باشد، تحت توجه و رسیدگی قرارداده وعند الاقتضاء در صورت احراز یکی از جهات قانونی، رأی

---

[۲۱]. نظریه ابرازی در نشست قضایی دادگستری رامسر در دی ماه ۱۳۸۰ که به اتفاق آراء اعلام شد:"چه در قسمت رسیدگی مقدماتی و چه در رسیدگی ماهیتی، اگر محکمه متوجه شود علاوه بر جهتی که خواهان مدعی شده،جهت یا جهات دیگری برای اعاده دادرسی وجود دارد و به عبارت اخری جهتی که درخواست کننده اظهار کرده صحیح نیست و بر عکس جهات دیگری وجود دارد که درخواست کننده مدعی نشده، مجاز نیست به آن توجه کند. حتی در رسیدگی ماهیتی در مفاد حکم مورد درخواست، معایبی را رؤیت کرد که خارج از جهت اعاده دادرسی است حق رسیدگی به آن را ندارد " به نقل از دکتر عباس، زراعت؛ قانون آئین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، انتشارات خط سوم، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۲۵۴.

[۲۲].دکتر احمد، متین دفتری؛ آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، انتشارات مجد، چاپ دوم، ۱۳۸۱، جلد دوم، ص ۱۷۰و ۱۷۱، ش۳۳۱.

تجدید نظر خواسته یا فرجام خواسته را نقض نماید. اما این وضعیت همچنانکه گفته شد در اعاده دادرسی در امور مدنی ممکن نیست.

ولی در امور کیفری از عبارت پایانی ماده ۲۷۴ ق. آ. د.ک جدید که با عبارت «رسیدگی مجدد» آغاز می‌شود، بر می‌آید که صرف احراز انطباق تقاضای اعاده دادرسی با یکی از جهات اعاده دادرسی، به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادر کننده حکم قطعی معترض عنه صلاحیت می‌دهد که رسیدگی ماهوی را در تمام ابعاد آن از نو آغاز کند. ماده ۲۷۶ ق.آ.د.ک جدید نیز با آوردن عبارت « محاکمه ثانوی »، این نظر را تقویت می‌کند.

مبحث ششم: اعاده دادرسی در حقوق تطبیقی

مطالب و عناوین مربوط به اعاده دادرسی در حقوق ایران عمدتاً اصول و جهاتی مقتبس و برگرفته از آئین دادرسی مدنی فرانسه است. لیکن تدوین‌کنندگان مبحث اعاده دادرسی خود در مقام تعدیل و تغییر عبارات قانونی در حقوق فرانسه برآمده و نتیجه کار را جهت تصویب به واصغان قانونی پیشنهاد دادند. آنچه در قانونی آئین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ و۱۳۷۹و همچنین آئین و مقررات دادرسی کیفری در مبحث اعاده دادرسی به عنوان یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء دیده می‌شود، برآیند همین اقتباس و تعدیل است. در حقوق کشورهای تابع نظام کامن لو و آنگلو ساکسون به‌ویژه در تألیفات آئین دادرسی مدنی [۲۳]مبحثی مستقل به اعاده دادرسی داده نشده. ولی در عین حال این طریق فوق‌العاده به‌منظور بازنگری در احکام صادره در کنار طریق عادی تجدید نظر و پژوهش از آراء مورد مطالعه قرار گرفته است. اینک به اختصار به این موارد خواهیم پرداخت.

گفتار اول: اعاده دادرسی در نظام دادرسی فرانسه

اعاده دادرسی در امور مدنی[۲۴] در آئین دادرسی مدنی فرانسه با کمی تفاوت تقریباً دارای همان مفهوم و جهاتی است که در قانون ایران آمده است. در حقیقت استفاده از این طریق فوق‌العاده از سوی قانون‌گذار ایرانی، اقتباسی از دادرسی مدنی فرانسه بوده است. در اواخر قرون وسطی یک طریقه جدید استثنایی برای شکایت از احکام پارلمان‌ها در کشور فرانسه ظهور کرد که آن را "پیشنهاد اشتباه "[۲۵] می‌خواندند. در سال ۱۶۶۷ به‌موجب فرمان پادشاهی این طریقه نسخ شد و طریقه اعاده دادرسی به جای آن بر قرار گردید. به‌منظور استفاده از این طریق شکایت، نخست تحصیل پروانه مخصوصی از دفتر پارلمان لازم بود و برای به‌دست آوردن این اجازه (پروانه)، علاوه بر پرداخت رسوم، تقدیم درخواستی ضرورت داشت که می‌بایستی با لحن مؤدبانه و بدون استعمال عباراتی که نسبت به رأی مورد شکایت، موهن و زننده باشد تنظیم و تقدیم گردد. علت و وجه تسمیه عبارت requete civile که در زبان حقوق فرانسه برای اعاده دادرسی مصطلح شده نیز همین است؛ در واقع کلمه civile در این اصطلاح به معنای "مؤدبانه" است نه به مفهوم "مدنی"[۲۶].

بند اول: رسیدگی دوباره نسبت به حکم دارای اعتبار امر مختوم

---

23. Civil procedure.

24. La requête civile.

25. Proposition d'erreur.

۲۶. دکتر احمد، متین دفتری؛ آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۶۱و۱۶۲، ش۳۲۵.

ماده ۵۹۳ قانون آئین دادرسی مدنی فرانسه، درخواست اعاده دادرسی را متوجه حکمی می‌داند که از اعتبار امر مختوم برخوردار است. این مستند قانونی می‌گوید "درخواست اعاده دادرسی باید در اعاده و برگرداندن حکمی که مشمول اعتبار امر قضاوت شده [۲۷] گردیده، صورت پذیرد به گونه‌ای که حکم جدید می‌تواند در زمینه امور ماهوی (موضوعی) و حکمی (قانونی) صادر شود.[۲۸]

ماده ۵۹۳ ق.آ.د.م فرانسه نیز بدون اینکه راجع به حکم قطعی دادگاه بحثی به میان بکشد، درخواست اعاده دادرسی را تنها متوجه حکمی می‌داند که از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار است. قانون‌گذار ایرانی نیز با لحاظ بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م جدید مصوب ۷۹/۱/۲۱، صدور حکم قطعی در دعوی مطروح میان اصحاب دعوا را واجد اعتبار امر مختوم معرفی کرده است. نکته مقرر در مستند مذکور (ماده ۵۹۳ قانون فرانسه) حکایت از این معنی دارد که مادام که حکمی اعتبار امر مختوم نیابد، نمی‌تواند موضوع درخواست و رسیدگی اعاده دادرسی قرار گیرد. در عین حال قانون‌گذار برای اینکه این طریق اعتراضی را از طریق فرجام‌خواهی جدا سازد، رسیدگی از طریق اعاده دادرسی و صدور حکم در پایان آن مرحله را هم در امور ماهوی یا موضوعی[۲۹] و هم در امور حکمی (قانونی) [۳۰] ممکن دانسته است؛ به دیگر سخن در اعاده دادرسی تمامی جهات شکلی و ماهوی دعوایی که مشمول اعتبار امر مختوم گردیده، مورد بازنگری قرار خواهد گرفت.

بند دوم: درخواست اعاده دادرسی به طرفیت تمامی اطراف حکم مختوم

از جمله دیگر اصول حاکم بر اعاده دادرسی از احکام مدنی در حقوق فرانسه، اقامه و طرح این درخواست به طرفیت تمامی طرف‌های حکم مورد اعتراض[۳۱] است. ماده ۵۹۷ ق.آ.د.م فرانسه در بیان این اصل مقرر می‌دارد که: "همه طرف‌های حکم مورد اعتراض، باید از سوی معترض (اصیل) با ضمانت اجرای عدم قابلیت قبول درخواست اعاده دادرسی، به محاکمه اعاده دادرسی، خوانده و دعوت شوند."[۳۲]

برابر ماده ۵۹۷ ق.آ.د.م فرانسه، هرگاه تمامی طرف‌های حکم مورد اعاده دادرسی طرف درخواست اعاده دادرسی قرار نگیرند و در واقع درخواست به طرفیت تمامی آنها مطرح و اقامه نگردد، درخواست متقاضی و معترض رد خواهد شد.

اگر چه به‌موجب رویه قضایی ایران، اعاده دادرسی باید به طرفیت تمامی اصحاب دعوای حکم معترض عنه اقامه و درخواست شود، ولی این مطلب که به‌نظر از بدیهیات و اصول مهم حاکم بر اعاده دادرسی است صریحاً در قانون آئین دادرسی مدنی ایران گنجانده نشد. اما از عباراتی که در برخی مواد قانون مزبور از جمله بند ۱ماده ۴۳۵ (مشخصات درخواست کننده و طرف او)، بند ب ماده ۴۳۷ (امکان أخذ تأمین مناسب از محکوم‌له) و ماده ۴۴۱ ق.آ.د.م سال ۱۳۷۹ (ممنوعیت دخالت هر شخص دیگری به استثناء طرفین دعوا در اعاده دادرسی) آمده، این اصل را می‌توان و باید استخراج کرد.

بند سوم: جهات اعاده دادرسی در فرانسه

---

27. Res judicata.

28. http://www.legifrance.gouv.fr/html/codes-traduits/ncpcatext.htm-p120.

29.Fact matters.

30.Law matters.

31. Impugned judgment.

32. http://www.legifrance.gouv.fr/html/codes-traduits/ncpcatext.htm-p121.

آخرین نکته به جهات اعاده دادرسی در ماده ۵۹۵ قانون آئین دادرسی مدنی فرانسه ارتباط دارد. جهات چهارگانه مقرر در ماده ۵۹۵ قانون مزبور عمدتاً ناظر بر نقص در ادله ابرازی (کتمان آنها) و مخدوش بودن ادله اثباتی در صدور حکم معترض عنه است. ماده ۵۹۵ ق.آ.د.م فرانسه اشعار می‌دارد:

" درخواست اعاده دادرسی تنها در زمینه‌ها و موارد ذیل امکان‌پذیر خواهد بود:

۱. در مواردی که متعاقب صدور حکم، روشن و معلوم شود که رأی و تصمیم دادگاه به وسیله تقلب از طرف شخصی که به‌نفع او، آن حکم (معترض عنه) صادر شده، تحصیل شده است.
۲. در مواردی که پس از صدور حکم، ادله قطعی که به‌وسیله طرف دیگر دعوی مکتوم مانده و ارائه آن ممتنع شده، کشف گردد. (یافت شود)
۳. هرگاه حکم قطعی (معترض عنه) براساس ادله و اسنادی صادر شده باشد که پس از صدور حکم مزبور، صحت و اعتبار آن ادله، تصدیق شده یا به‌طور قضایی اعلام شده که بی‌اعتبار و مجعول است.
۴. هرگاه حکم قطعی (معترض عنه) بر اساس اظهارات، شهادت‌ها یا سوگندهایی صادر شده است که پس از صدور حکم قطعی مزبور، به‌طور قضایی اعلام شده که آن ادله (اظهارات و شهادت‌ها و سوگندهای مبنای حکم)، خلاف واقع و نادرست است.

در تمامی این موارد، درخواست اعاده دادرسی تنها در مواردی قابل استماع است که اصیل (ذی‌نفع) آن بدون هیچ‌گونه تقصیری از ناحیه او (متقاضی)، قادر نبوده تا قبل از آنکه حکم مشمول اعتبار امر مختوم شود، جهتی (سبب) را که براساس آن (به‌منظور نقض رأی) تکیه دارد، مطرح و اقامه کند.[۳۳]

از جهات چهارگانه فوق تقریباً سه جهت آن به ترتیب در بندهای ۵، ۷ و ۶ ماده ۴۲۶و ماده ۲۲۷ قانون آ. د. م جدید ایران پیش‌بینی شده است و به‌نظر می‌رسد بند ۴ ماده ۵۹۵ ق. آ.د.م فرانسه در حقوق ایران جایگاهی ندارد. به‌ویژه قسمت اخیر بند ۴ ماده ۵۹۵ قانون فرانسه که بر تمامی جهات چهارگانه اعاده دادرسی تسری و حاکمیت دارد، متضمن قاعده‌ای مفید و سودمند است تا از آثار زیانبار ناشی از کوتاهی و تقصیر محکومٌعلیه (متقاضی اعاده دادرسی) جلوگیری کرده، و اعتبار امر مختوم را از اثر قاطع خود نیاندازد. بنابراین هرگاه با وجود تحقق هر یک از جهات چهارگانه مقرر در ماده ۵۹۵ قانون فرانسه، بر دادگاه محرز شود که پیش از آنکه حکم قطعی از دادگاه صادر و از اعتبار امر مختوم برخوردار گردد، متقاضی اعاده دادرسی، می‌توانسته و قادر بوده تا جهت و سببی را که به‌منظور اعاده دادرسی به آن توسل جسته، در زمان خود مطرح و در جریان دادرسی پیشین اقامه نماید، ولی در طرح آن تقصیر کرده، دادگاه باید درخواست اعاده دادرسی را مردود اعلام و از استماع آن خودداری ورزد.

به باور نگارنده، جا داشت قانون‌گذار ایران نیز از این ره یافت و طریق سودمند پیروی می‌نمود تا باب هر گونه کوتاهی و یا سوءاستفاده محکومٌعلیه جهت بازگشایی دعوایی که به آن رسیدگی و مشمول اعتبار امر مختوم گردیده، مسدود گردد. در وضعیت کنونی، مشاهده می‌شود به علت نادیده گرفتن این قاعده مفید و نانوشته در قانون آئین دادرسی مدنی در ایران، بسیاری از دعاویی که منجر به صدور حکم قطعی شده و اعتبار امر مختوم نیز یافته‌اند، از نو و در نتیجه قبول و تجویز تقاضای اعاده دادرسی، مورد بازنگری و رسیدگی دوباره قرار می‌گیرند.

گفتار دوم: اعاده دادرسی در نظام دادرسی آمریکا

بند اول: مفهوم اعاده دادرسی

در آئین دادرسی کشورهای تابع سیستم کامن‌لا، اعاده دادرسی دقیقاً به همان تعبیر و مفهومی که در حقوق فرانسه و ایران وجود دارد، نیست. اعاده دادرسی[۳۴] در این نظام دادرسی در مفهومی عام به‌کار می‌رود و اصولاً ناظر بر هر نوع طریق شکایتی است که موجب می‌گردد دعوایی که حداقل یک بار مورد رسیدگی و صدور رأی قرار گرفته، از نو فتح

33.www.legifrance.gouv.Fr/html/codes- traduits/ncpcatext-htm-p121.

34. Retrial.

باب شده و بازنگری شود؛ اعاده دادرسی با این تعبیر، طریق عادی شکایت از رأی یعنی تجدید نظر را نیز در بطن خود جای می‌دهد. بنابراین برای مثال در حقوق آمریکا، اعاده دادرسی (retrial) دادرسی جدیدی از یک دعوا تعریف شده که بیش از آن مورد رسیدگی قرار گرفته است.[۳۵]

اعاده دادرسی در اصطلاح و واژه‌ای دیگر [۳۶] با جزئیات بیشتری در آن نظام تعریف گردیده که در این قالب گفته شده که اعاده دادرسی، دادرسی دوم یا دادرسی بعدی یک دعوی یا یک تجدید نظر خواهی[۳۷] است که معمولاً از آن به بررسی و رسیدگی به اشتباه مورد ادعا یا ترک فعل و قصور ادعا شده در حکم یا نظر قضایی دادگاه یاد می‌کنند. بر این اساس تجدید نظر خواه[۳۸] به علت ناخرسندی و نپذیرفتن حکم دادگاه تجدید نظر[۳۹] درخواست کتبی یا شفاهی[۴۰] خود را برای اعاده دادرسی تنظیم و تقدیم دادگاه می‌کند.[۴۱]

اعاده دادرسی در واقع به عنوان یک دادرسی جدید[۴۲] محسوب می‌گردد. این دادرسی جدید در تعاقب یک دادرسی تکمیل و تمام شده‌ای به‌انجام می‌رسد که ملغی شده و اعاده دادرسی در مخالفت با دادرسی مخدوش و ناقص پیشین، قرار گرفته و رسیدگی مجددی را رقم می‌زند. از حیث صلاحیت نیز اعاده دادرسی بازنگری و بررسی دوباره‌ای از یک دعوا و موضوع نزد یک دادگاه و هیأت منصفه‌ای است که پیش از این، آن موضوع حداقل یک بار نزد همان دادگاه و هیأت منصفه مورد رسیدگی دادرسی واقع شد[۴۳]. به‌موجب یکی از آراء قضایی نیز اعاده دادرسی نسبت به سوء رفتار وکیل که در جریان دادرسی پیشین صورت گرفته تجویز می‌شود؛ در حقیقت در دادرسی گذشته به‌طور کافی نشانی از سوء رفتار و سوء عملکرد وکیل به‌منظور مهیا کردن محکومیت محکومٌعلیه دیده می‌شود که هیأت منصفه به-واسطه انفعال و پیش داوری خود در رسیدن به رأی معترض عنه، تحت تأثیر و نفوذ آن رفتار و عملکرد نادرست واقع شده بود.[۴۴]

بند دوم: جهات اعاده دادرسی

در بخشی از ماده ۶۵۷ قانون آئین دادرسی مدنی کالیفرنیا مقرر شده که: "اعاده دادرسی به سبب خسارات شدید یا نامناسب تجویز نخواهد شد مگر بعد از ارزیابی و سنجش دلیلی که دادگاه از سابقه کامل پرونده، مشتمل بر استنباط‌ها و نتایج متعارف و معقول ناشی از آن، به‌دست می‌آورد، متقاعد شود که دادگاه یا هیأت منصفه در آن زمان می‌بایست با لحاظ آن دلیل، به تصمیم [۴۵] یا رأی [۴۶] متفاوتی می‌رسید. بنابراین در تصمیم بر اینکه آیا باید قراردادرسی جدید را تجویز کند یا خیر، دادگاه می‌بایست به‌طور مستقل دلیل را ارزیابی کند و تشخیص دهد که آیا دلیل مزبور به‌طور کافی

---

35. Bryan A. Garner- Blacks Law dictionary Thomson west-2004-Eighth Edition – united states of America-p1343.
36. Rehearing.
37. Appeal.
38. Appellant.
39. Appellate court's ruling.
40. Motion.
41. Bryan A. Garner. Black's Law Dictionary –Ibid- P1311 ,1312.
42. New trial.
43. http://www.lectlaw.com/ def2/q071.htm-p1.
44. Standard oil co.of California v. perkins.1965.
45. Decision of court.
46. Verdict of jury.

از رأی هیأت منصفه حمایت می‌کند یا خیر.[۴۷] در آمریکا جهات اعاده دادرسی که قبل و در جریان دادرسی پیشین مطرح و محقق می‌شود، عبارتند از:

۱. فقدان یا نقص ابلاغ مناسب و مقرر[۴۸].به موجب این جهت، عدالت اقتضاء دارد که خوانده می‌بایست به‌طور کافی و مناسب از زمان و مکان دادرسی مطلع می‌گردید در حالی که چنین نشد. مگر آنکه با حضور شخص (خوانده)، انجام ابلاغ منتفی شده باشد. بنابراین طرح دفاع از سوی خوانده عموماً برای اینکه خوانده را به‌منظور دادرسی جدیدی (اعاده دادرسی) محق بشناسیم، کفایت خواهد کرد. اما عدم اطلاع و ابلاغ خوانده برای تحقق این جهت و استفاده از اعاده دادرسی، باید به‌نحوی محاسبه و در نظر گرفته شود که در نتیجه، موجب گمراهی خوانده شده باشد. به موجب قانون مصوب پنسیلوانیا، ضوابط حاکم بر دادرسی و محاکمه، نقص موجود را در هر دو زمینه دعوی مدنی و جزایی، ترمیم خواهد کرد.

۲. قبول شهادت غیر قانونی. پذیرفتن و قبول شهادت غیر قانونی[۴۹] که در واقع غیر قانونی و غیر واقع بوده نیز از جهات اعاده دادرسی در این مفهوم محسوب می‌گردد.

۳. رد شهادت قانونی.[۵۰] این جهت دقیقاً خلاف جهت قبلی است. یعنی هرگاه شهادت به‌نحو قانونی و درست مطرح شده ولی دادگاه در محاکمه پیشین، آن را نادیده گرفته و مردود شمرده باشد، این امر می‌تواند از جهات اعاده دادرسی و طرح دادرسی جدید به‌شمار آید.

۴. اشتباه قاضی در تفهیم و هدایت دعوا.[۵۱ و ۵۲]

نگاهی ساده به عناوین جهات پیش گفته که به عنوان جهات اعاده دادرسی مطرح گشته، حکایت از این واقعیت دارد که جهات مزبور عمدتاً همان جهات تجدید نظر می‌باشد و در نظام دادرسی کشورهای تابع کامن لا، منظور از اعاده دادرسی، بازگشایی دعوا و پرونده در مرحله‌ای دیگر یعنی دادگاه تجدید نظر و پژوهش است.

گفتار سوم: اعاده دادرسی در نظام دادرسی انگلستان

بند اول: تجویز اعاده دادرسی بر مبنای تئوری عدالت

در حقوق انگلستان نیز اعاده دادرسی به عنوان تجدید دادرسی یک دعوا[۵۳] تلقی شده است.

در دعاوی مدنی که توسط هیأت منصفه رسیدگی شده، هرگاه رأی هیأت منصفه در مرحله تجدید نظر به جهت غیر منصفانه و نا عادلانه بودن آن، نقض و فسخ شود، اعاده دادرسی مورد تجویز و دستور قرار خواهد گرفت. در پرونده‌های کیفری نیز، اعاده دادرسی در جایی می‌تواند مورد دستور و تجویز قرار گیرد که محاکمه یا دادرسی بدوی[۵۴] در واقع صرفاً یک دادرسی و محاکمه ظاهری[۵۵] بوده، و این محاکمه نخستین به‌واسطه نقص اساسی و بنیادین تضعیف و سست شده به‌نحوی که آن دادرسی را باطل و بلااثر می‌سازد. همچنین است در مواردی که دادگاه تجدید نظر [۵۶] اعاده

---

47. http://www.Lectlaw.com/def2/q071.htm.
48. Want of due notice.
49. The Admission of illegal testimony.
50. The rejection of legal testimony.
51. The misdirection of the judge.
52. www.lectlaw.com/def2/q071.htm-p2.
53. A fresh trial of a case.
54. The first trial.
55. An apparent trial.
56. The court of appeal.

دادرسی و تجدید نظر را نسبت به حکم محکومیت به مجازات محکومٌعلیه تنها به علت دلیل جدیدی که به‌دست آمده یا قابل دسترس می‌باشد، تجویز می‌کند و به‌نظر دادگاه می‌رسد که در این مورد منافع عدالت، تجدید دادرسی را اقتضاء دارد؛ در این صورت دادگاه می‌تواند قراری را دایر بر اعاده دادرسی صادر نماید.[۵۷]

اعاده دادرسی در اصطلاحی دیگر[۵۸] در نظام دادرسی انگلستان، در مفهومی عام به‌کار می‌رود که اعم از تجدید نظر خواهی و اعاده دادرسی به مفهوم خاص است. در این معنا اعاده محاکمه و دادرسی، بازگشایی جدال و دفاعیات طرفین در مورد سببی است که پیش از این مورد استماع و اتخاذ تصمیم واقع شده است.از زمان تصویب قوانین قضایی در سال‌های ۱۸۷۵-۱۸۷۳[۵۹] هر نوع تجدید نظر نزد دادگاه تجدید نظر به‌منزله اعاده دادرسی است. بنابراین دادگاه می-تواند تمام پرونده و دعوا را مورد بازنگری و رسیدگی قرار دهد و اگر لازم باشد، دلیل دیگر را استماع نماید.[۶۰]

در پرونده پرینتس علیه انجمن هیروارد[۶۱] اعلام شد، در مواردی که قاضی دادگاه به‌طور عمدی به‌وسیله دلیل متقلبانه و غیر واقع مورد فریب قرار گیرد، عدالت ایجاب می‌کند که دادرسی مجددی یعنی اعاده دادرسی انجام پذیرد. به همین ترتیب در حالی که این خطر وجود دارد که تقلبی در دادگاه پائین (تالی) ارتکاب یافته باشد، اعاده دادرسی انجام خواهد شد.در مواردی که ادعا شده رأی دیوان عالی کشور[۶۲] از طریق تقلب تحصیل شده، به‌جای درخواست نقض رأی اصلی، بهترین رسیدگی و جریان مناسب آن است که با درخواست اعاده پرونده به دیوان عالی کشور، دادرسی تازه‌ای از سرگرفته شود.[۶۳] از جمله جهات دیگری که موجب اعاده دادرسی در حقوق انگلستان می‌شود، جایی است که قاضی نسبت به موردی رأی می‌دهد که موضوع پرونده و دعوا نیست. آنچنانکه در پرونده شرکت روز نگرستان علیه آیرس[۶۴] آمده است، قاضی اجازه ندارد بر اساس ادعایی که در موضوع پرونده و دعوا نیست، رأی دهد. هرگاه چنین تصمیمی به‌خلاف این قاعده (رأی در موضوع دعوا) اتخاذ شود، راهی وجود ندارد مگر دستور به اعاده دادرسی.[۶۵] قصور و کوتاهی قاضی از دادن جهات استدلالی و اسباب موجهه[۶۶] از دیگر جهات اعاده دادرسی است. در واقع تعریف موضوعات، آراستن و چیدن دلیل[۶۷] و ارائه جهات استدلالی[۶۸] ، سازنده ارکان بخش‌های اساسی جریان قضایی مدلل و موجه به‌شمار می‌آیند. ارزیابی و تحلیلی از حکم در پرونده گلیکزمن علیه رد بریج[۶۹] نشان داد که قاضی دادگاه تالی کشفیات و یافته‌هایی داشته که به عنوان نتایج خود به آن‌ها تصریح کرده است بدون اینکه مبانی استدلالی خود را برای رد ضمنی شهادت بارفتن به راهی دیگر، ارائه کند. به‌علاوه در آن پرونده و رأی، هیچ یافته‌ها و کشفیاتی در موضوعات فرعی و ثانوی وجود نداشت که وکیل بر روی آن یافته‌ها، تکیه کرده باشد. حکم صادره با تجویز اعاده

---

57. David M.walker- the oxford companion to law –clarendon press.oxford-1980-p1067, 1068.

58.Re- hearing.

59. Judicature Acts: statutes of 1873-75, which recast the judicial machinery of England.

60. David M.walker –the oxford companion to law –p1053.

61. Prentice v. Here ward housing Association 2001.

62. House of lords decision.

63. William Rose, stuart sime, Dereck French –civil practice -2005 –oxford-sixth published -P879-No 72.15.

64.Rosengrenstann ltd v. Ayres 2001.

65. William Rose,… -civil practice –p317-No 31.11.

66. Failure to give reasons.

67. Marshalling of evidence.

68. Giving reasons.

69. Glicksman v. Red bridge Healthcare 2001.

دادرسی نقض و لغو شد. ساختن و به‌دست آوردن یافته‌ها در یک ستون منظم و طبقه‌بندی شده، جایگزین و جانشینی برای حکم مستدل و موجه در موضوعات دعوا نیست[۷۰].

بازگشایی دادرسی[۷۱] از دیگر موارد استثنایی است که به دادگاه تجدید نظر (Appeal court) و دادگاه‌های عالی (High court)انگلستان اختیار می‌دهد تا دادرسی و محاکمه را به جهتی از سر گیرد. دادگاه عالی صلاحیت دارد تا پس از اینکه محاکمات پایان پذیرفته، به‌منظور استماع و رسیدگی به دلیل جدید یا دفاعیات و استدلالات دیگر، محاکمه و دادرسی را بازگشایی کرده و از نو آغاز کند[۷۲].اختیار دادگاه عالی در این زمینه (بازگشایی دادرسی) باید در مواردی اعمال شود که بی عدالتی مهم و قابل توجهی در دادرسی پیشین رخ داده و همچنین در جایی که طریق جبران خسارت وجود ندارد. در فرضی که دادگاه تجدید نظر از تجویز تجدید نظر خودداری ورزیده، ممکن است طریق جبران خسارت وجود نداشته باشد.[۷۳]

پس از صدور حکم نیز قاضی تا قبل از اعلام آن می‌تواند حکم خویش را پس بگیرد. اعاده و بازپس گیری حکم[۷۴] از مصادیق این مورد است. هرگاه بعداً روشن شود که پیش نویس حکم، اشتباه و نادرست است، قاضی دادگاه ملزم است تا پیش نویس حکم صادره را که پیش از اعلام رسمی آن، برای وکلاء و نمایندگان قانونی طرفین، ارسال نموده، مسترد و اعاده نماید. در پرونده تیلور علیه ویلیامسونز[۷۵] بعد از استماع و رسیدگی به دلیل در یک موضوع مقدماتی، رسیدگی به دعوا به‌واسطه درخواست‌ها و دستوراتی برای تبادل و تسلیم ادله و لوایح کتبی با تنفس و تعطیل مواجه شد. پیش از پایان مهلت و قبل از دریافت لوایح و ادله خواهان، قاضی دادگاه حکم کتبی خود را در رد ادعای خواهان صادر کرد. زمانی‌که اشتباه کشف شد، قاضی دادگاه حکم خود را اعاده و لغو نمود، از جرح و رد خویش[۷۶]نیز امتناع ورزید و مجدداً به‌نفع خوانده حکم داد. تجدید نظر خواهی خواهان از حکم مزبور رد شد. در رأی دادگاه تجدید نظر مقرر شد که قاضی اختیار وسیع و گسترده‌ای دارد تا حکم خود را قبل از آنکه کامل شود، اصلاح نماید و می‌تواند چنین حکمی را اعاده کرده و مسترد نماید. در این پرونده هیچ دلیلی وجود نداشت تا اینگونه فکر کنیم که قاضی در پرتو لوایح و ادله‌ای که بعداً تسلیم و ارائه شده، به‌طور منصفانه‌ای بازنگری و دادرسی مجددی انجام نداده است[۷۷].

بند دوم: بازگشایی دادرسی مرحله تجدید نظر

در حقوق انگلستان زمینه بازگشایی مرحله تجدید نظر[۷۸] نیز فراهم است. به‌موجب ماده ۵۲/۱۷ قانون دادرسی مدنی انگلستان[۷۹] و آنچنانکه در پرونده تیلور علیه لورنس[۸۰] تأکید شده، حتی با وجود تأیید رأی در مرحله عالی، دادگاه تجدید نظر و دادگاه عالی قادر است تا مرحله تجدید نظر را که پایان پذیرفته، در شرایط و اوضاع و احوال استثنایی، بازگشایی

---

70. William Rose,… -civil practice –p 876-No 72.8.
71. Reopening proceeding.
72. Seray - wurie v. Hackney London Borough council 2002.
73. William Rose… Ibid – p706-No 61.38.
74. Recalling Judgment.
75. Taylor v. Williamsons 2002.
76. The Judge Refused to recuse himself.
77. William Rose ,… -civil Practice – P 706- No 61.37.
78. Reopening appeals.
79. Civil procedure rules.
80. Taylor v. Lawrence 2003.

کند. این صلاحیت در بازگشایی و از سر گرفتن دادرسی، بر پایه صلاحیت ذاتی دادگاه[۸۱] است. بنابراین چنین اختیاری برای قاضی دادگاه بخش[۸۲] در دادگاه کانتی [۸۳] به‌منظور اعاده دادرسی و بازگشایی رسیدگی تجدید نظر وجود ندارد. رسیدگی مرحله تجدید نظر که خاتمه یافته، می‌تواند در موارد زیر بازگشایی شده و از سرگرفته شود اگر:

الف) ضرورت پیدا کند که به منظور اجتناب از یک بی عدالتی واقعی، بازگشایی دادرسی مرحله تجدید نظر صورت پذیرد. (مانند موردی که موضوعات و حقایق جدیدی پس از اینکه دادگاه رأی خود را صادر می‌کند، کشف شود.)

ب) اوضاع و احوال و شرایط استثنایی به‌وجود آید که به واسطه آن شرایط، شایسته و مناسب است تا رسیدگی تجدید نظر از سرگرفته شود.

ج) طریق جبران خسارت مؤثری موجود و متصور نباشد. (بنابراین هرگاه بی عدالتی در دادرسی، بتواند به واسطه یک تجدید نظر فوری و قابل دسترس دیگر، جبران و ترمیم گردد، دادگاه، تجدید نظر حاضر را بازگشایی نخواهد کرد.)[۸۴]

---

81. The courts inherent Jurisdiction.

82. Circuit Judge.

83. County court.

84. Stuart sime –A practical Approach to civil procedure- oxford- Eight Edition First published-2005- P 520-No 45.10.4.

نتیجه‌گیری

۱. اصل مهمی که اعاده دادرسی برپایه آن استوار شده، فوق‌العاده بودن این طریق اعتراضی است که امکان عدول از حکم قطعی پیشین را به دادگاه می‌دهد. اما به هر عذر و جهتی نمی‌توان اعتبار احکام قطعی را با توسل به طریق اعاده دادرسی از بین برد. به همین علت نیز این طریق بازنگری در شمار طرق فوق‌العاده قرار گرفته است.

۲. نکته دوم که از مطالب پیش گفته نیز به‌دست می‌آید، قطعیت حکم مورد اعتراض است شکایت از حکم دادگاه از این مسیر، در صورتی تحت رسیدگی و دادرسی در می‌آید که رأی دادگاه با ماهیت و نوع «حکم»، صادر و همچنین به مرحله قطعی نیز رسیده باشد؛ یعنی نتوان از طرق عادی شکایت از احکام مانند واخواهی و تجدید نظر سود برد. امکان اعاده دادرسی از حکم قطعی دادگاه، این مفهوم را نیز به‌دست می‌دهد که از قرارهای قطعی دادگاه نمی‌توان اعاده دادرسی خواست. تنها مورد استثنایی که شاید بدون توجه به همین اصل به تصویب قانون‌گذار رسیده، ماده ۱۸ اصلاحی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ مجلس شورای اسلامی است که تشخیص رئیس قوه قضائیه را به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی تلقی و آن را نسبت به رأی قطعی دادگاه (اعم از حکم و قرار) قابل اعمال دانسته است.

۳. اعاده دادرسی خواه در امور مدنی یا جزایی، اصولاً متوقف بر درخواست آن از سوی محکومٌ علیه است. با این تفاوت که در امور جزایی به‌لحاظ حفظ حقوق متهم و جامعه همچنین و اجرای عدالت کیفری، قانون‌گذار به دادستان کل کشور و رئیس حوزه قضایی نیز اجازه داده تا آنها نیز بتوانند نسبت به احکام قطعی کیفری، اعاده دادرسی بخواهند. ضمن آنکه از جهات مقرر در ماده ۲۷۲ ق.آ. د. ک جدید بر می‌آید که محکومٌ علیه یا متقاضی اعاده دادرسی نسبت به احکام قطعی کیفری، کسی است که متهم پرونده بوده و در پایان مراحل دادرسی، به مجرمیت او اصدار حکم شده است.

۴. رسیدگی دو مرحله‌ای در اعاده دادرسی، یکی دیگر از اصول حاکم بر این طریق اعتراضی را تشکیل می‌دهد. مرحله اول رسیدگی، که نوعی دادرسی مقدماتی و اجمالی است، ناظر بر تشخیص و احراز انطباق تقاضای اعاده دادرسی با یکی از جهات قانونی اعاده دادرسی است که در صورت احراز این انطباق حسب مورد به صدور قرار قبولی اعاده دادرسی (در امور مدنی) و تجویز و پذیرش آن (در امور جزایی) منجر خواهد شد. مرحله دوم دادرسی زمانی رخ می‌دهد که قرار قبولی و یا تجویز اعاده دادرسی صادر شود. در این مرحله، رسیدگی ماهوی به پرونده و موضوع دعوا و شکایت در همان دادگاه صادر کننده حکم قطعی (در امور مدنی) و یا دادگاه هم‌عرض دادگاه صادر کننده حکم قطعی معترض عنه (در امور جزایی) از سرگرفته خواهد شد. بدیهی است برخلاف مرحله اول، دادگاهی که به اعاده دادرسی در مرحله دوم می‌پردازد، باید جهت رسیدگی ماهوی، جلسه دادرسی را تشکیل دهد.

۵. آخرین اصل، به انحصار رسیدگی به جهت یا جهات مورد استناد متقاضی اعاده دادرسی ارتباط دارد. برخلاف آنچه که در طریق عادی تجدید نظر، مرسوم و منصوص قانون است (تبصره ماده ۳۴۸ ق.آ. د. م. جدید و تبصره ماده ۲۴۰ ق. آ. د. ک. جدید)، جهت اعاده دادرسی از دو زاویه مقید و محدود می‌گردد؛ زاویه اول که در امور مدنی آمریت دارد، استناد به جهت اعاده دادرسی از سوی محکومٌ علیه و اعاده دادرسی است؛ مادام که یکی از جهات اعاده دادرسی، موضوع و مستند درخواست متقاضی قرار نگیرد، برای دادگاه در رسیدگی به اعاده دادرسی، تکلیفی به‌وجود نمی‌آورد. در امور کیفری نیز همین وضعیت تلویحاً و به کیفیتی قابل استنباط است. اما تفاوت در آنجا است که در امور مدنی، رسیدگی دادگاه منحصراً حول محور جهت یا جهات استنادی از سوی متقاضی دور می‌زند و دادگاه حق ندارد دادرسی خود را از آن محدوده خارج سازد. ولی در امور کیفری به‌نظر می‌رسد به‌منظور حفظ

حقوق متهم و محکومٌ علیه، قانون‌گذار نسبتاً با گشاده دستی عمل کرده و به نوعی دست دیوان عالی کشور را در تشخیص و انطباق درخواست متقاضی با یکی از جهات اعاده دادرسی باز گذاشته است. زاویه دوم این نگاه به مرحله دوم رسیدگی در اعاده دادرسی بر می‌گردد؛ به این معنی که دادگاه در رسیدگی ماهوی خویش صرفاً به آن جهت یا جهاتی که در قرار قبولی اعاده دادرسی یا در تجویز اعاده دادرسی آمده، توجه کرده و تنها همان جهت مورد نظر در قرار قبولی را تحت رسیدگی ماهیتی قرار خواهد داد. بنابراین هرگاه دادگاه در رسیدگی ماهوی (در مرحله دوم اعاده دادرسی) در امور مدنی، به نقائص و ایرادتی برخورد نمود که در مفاد حکم معترض عنه به چشم می‌خورد ولی موضوع قرار قبولی یا تجویز اعاده دادرسی واقع نشده، حق ورود و رسیدگی به آن را نخواهد داشت.

اما این محدودیت در رسیدگی ماهوی دادگاه هم‌عرض در رسیدگی به حکم قطعی معترض عنه در امور کیفری، با عنایت به عبارات «رسیدگی مجدد – محاکمه ثانوی» مصرح در مواد ۲۷۴ و ۲۷۶ ق.آ.د.ک جدید وجود ندارد و دادگاه هم‌عرض می‌تواند رسیدگی ماهوی را در همه ابعاد از سر گیرد.

فهرست منابع

۱. آخوندی، دکتر محمود؛ آئین دادرسی کیفری، دوره سه جلدی، سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، پائیز۱۳۷۷ .

۲. بروجردی عبده، محمد؛ اصول قضایی (جزایی) دیوان عالی کشور، انتشارات رهام، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۳. زراعت، دکترعباس؛ قانون آئین دادرسی مدنی در نظم حقوق ایران، انتشارات خط سوم، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۴. شمس، دکتر عبدالله؛ آئین دادرسی مدنی، دوره سه جلدی، نشر میزان، چاپ دوم، پائیز، ۱۳۸۱.

۵. شمس، دکتر عبدالله؛ آئین دادرسی مدنی دوره بنیادین، جلد دوم، انتشارات دراک، چاپ دوم، پائیز۱۳۸۷.

۶. شهری، غلامرضا و...؛ مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی، دوره دو جلدی، انتشارات روزنامه رسمی کشور، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۴.

۷. شهری، غلامرضا و...؛ مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات کیفری، دوره دو جلدی، انتشارات روزنامه رسمی کشور، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۶.

۸. متین دفتری، دکتر احمد؛ آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، دو جلد از یک مجموعه یک جلدی، انتشارات مجد، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

۹. متین دفتری، دکتر احمد؛ آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۱۰. مجموعه رویه قضایی کیهان، ارشیو حقوقی کیهان، آراء هیات عمومی دیوان عالی کشور از سال ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۴۲، جلد دوم، آراء مدنی چاپ دوم، سال ۱۳۵۳.

۱۱. مجموعه قوانین سال ۱۳۷۶، انتشارات روزنامه رسمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۷.

۱۲. مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور در سال ۱۳۷۷، نشر اداره وحدت رویه ونشر مذاکرات هیأت عمومی دیوان عالی کشور، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۱۳. نهرینی، فریدون؛ دستور موقت در حقوق ایران و پژوهشی در حقوق تطبیقی، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۱۴. واحدی، دکتر جواد؛ مقاله اعاده دادرسی در امور مدنی، مجله کانون وکلاء دادگستری مرکز، دوره جدید، شماره ۱۵۱، ۱۵۰ بهار، تابستان ۱۳۶۹.

15. http: // www. legifrance.gouv. fr/html / codes – traduits / ncpcatext.- htm.

16. Garner, Bryan , A - Blacks law dictionary Thomson west- 2004 – Eighth Edition – United States of America.

17. http://www.lectlaw.com/def2/q071.htm.

18. Walker, David M – The Oxford companion to Law – Clarendon press. Oxford – 1980.

19. Rose, William – Sime, Stuart – French, Dereck – Civil Practice – 2005 – oxford – sixth published.

20. Sime, Stuart – A Practical Approach to Civil Procedure – Oxford – Eight Edition First Published – 2005.